

بی ثباتی مستمر؛ اصلی ترین مانع توسعه

گفت و گو با محسن رنانی

دکتر محسن رنانی دارای درجه دکترای اقتصاد از دانشگاه تهران است. وی هم‌اکنون دانشیار گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان است و در مجلس ششم معاونت پژوهشی مرکز پژوهش‌های مجلس را به عهده داشته است. وی مؤسس مرکز هم‌اندیشی توسعه استان اصفهان بوده و مهمترین آرا و اندیشه‌های او در دو کتاب «بازار یا نابازار؟» (۱۳۷۶) و «چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد» (در دست انتشار) آمده است.

تعریف شما از توسعه چیست؟

زمینه پاسخ‌های فراوان دیگری نیز می‌توان یافت، اما راستی کدام یک از آنها درست است یا تجربه تاریخی نشان داده که دست‌یافتنی‌تر است؟ شاید هیچ‌یک. هر چه به دنیای نو قدم می‌گذاریم و مخصوصاً در قرن بیستم می‌بینیم دغدغه فیلسوفان از سعادت به مسائل دیگری تغییر کرده است. اقتصاددانان اولیه - که عمدتاً فیلسوف نیز بودند - گرچه با مفاهیم بنیادینی مانند سعادت و عدالت و مانند اینها نیز کاری کردند، اما کوشیدند تا به جای تمرکز بر ماهیت سعادت، بر روش‌ها و ابزارهایی متمرکز شوند که از منظر عقل عرفی دست‌یافتن به آنها به منزله «سعادت‌تمند شدن» تلقی می‌شود؛ چیزهایی مانند ثروت، سلامت، دانش، رفاه، آزادی، فناوری، امنیت و...

توسعه پدیده پیچیده‌ای است؛ پیچیدگی آن از این روست که ابعاد و وجوه بی‌شماری دارد، بنابراین در تعریف آن بر هر یک از ابعاد که دست بگذاریم آن را محدود کرده‌ایم و اگر بخواهیم همه آن ابعاد را بیاوریم عملاً تعریف را آن اندازه کشدار و گسترده کرده‌ایم که قابل کاربرد نخواهد بود. ما نمی‌توانیم «تعریف حقیقی» (شناخت دقیق از پدیده) از توسعه ارائه کنیم، اما می‌توان تعریفی لفظی (ایجاد رابطه بین لفظ و مفهوم) از آن کرد. همچنین تعریف ما از توسعه «تعریف به رسم» (تعریف به وسیله شناختن آثار عرضی پدیده) است نه «تعریف به حد» (تعریف از راه شناسایی ذاتیات

و ماهیات پدیده)، از این رو وارد ماهیت توسعه نمی‌شویم. تعریف ما «تعریف لفظی به رسم» خواهد بود، یعنی از طریق شناختن آثار عرضی توسعه، بین لفظ و مفهوم رابطه ایجاد می‌کنیم. با این مقدمه وارد خود تعریف می‌شویم. فیلسوفان بزرگ از یونان قدیم تا قرون جدید همواره یک مسئله اساسی داشته‌اند و آن این که سعادت - هم در سطح فرد هم در سطح جامعه - چیست و چگونه به دست می‌آید؟ و همواره پاسخ‌های متفاوتی به آن داده‌اند. از نظر برخی، جامعه عادلانه جامعه‌ای سعادت‌مند است، از دید برخی دیگر جامعه اشتراکی جامعه سعادت‌مند است و از دید گاه‌عده‌ای نیز جامعه‌ای که مبتنی بر آزادی طبیعی باشد، سعادت‌مند است. در این

توسعه چیزی نیست جز رشته‌ای از تحولات که فقر را می‌کاهد، بهداشت و سلامت را بهبود می‌دهد، دانش را عمومی می‌سازد و عمق می‌بخشد، آزادی می‌آورد و با پیشرفت فناوری نیز ناتوانی بشر در برابر طبیعت را جبران می‌کند. پس توسعه همان کاری را می‌کند که برای تولید احساس سعادت لازم است

از قرن هجدهم به بعد کم‌کم بسامد کاربرد واژگانی مانند تجدد، ترقی، رشد، مدرنیسم، مدرنیته و در قرن بیستم واژه توسعه در نزد عالمان علوم اجتماعی از هر واژه دیگری بیشتر شد. این نشان می‌دهد که دغدغه عالمان اجتماعی (که جانشینان به‌حق فیلسوفان قدیم به‌شمار می‌آیند) از مسئله ذهنی سعادت به مسائل واقعی زندگی معطوف شده است. در قرن بیستم مفهوم «توسعه» جایگزین مفهوم «سعادت» شده و یا دست‌کم توسعه و سعادت تلازم یافته‌اند. امروز از منظر عقل عرفی، توسعه به‌عنوان مسیر یا بستر سعادت پذیرفته شده است. به این معنا که اگر می‌خواهیم در دنیای نو جامعه‌ای سعادت‌مند داشته باشیم باید نخست توسعه یابیم،

البته پر بیراه هم نیست. روشن است که یک فرد یا یک جامعه هر چه از فقر، بیماری، جهل، اسارت و ناتوانی عبور کند احساس سعادت بیشتری خواهد داشت و البته توسعه چیزی نیست جز رشته‌ای از تحولات که فقر را می‌کاهد، بهداشت و سلامت را بهبود می‌دهد، دانش را عمومی می‌سازد و عمق می‌بخشد، آزادی می‌آورد و با پیشرفت فناوری نیز ناتوانی بشر در برابر طبیعت را جبران می‌کند، پس توسعه همان کاری را می‌کند که برای تولید احساس سعادت لازم است. بنابراین خیلی خلاصه و از یک نگاه بسیار کلان می‌توان گفت توسعه به معنای آماده کردن بستر تولید سعادت است. اما به یاد داشته باشیم که همه چیزهای خوب هم گاهی کارگردها یا پیامدهای بد دارند، میوه‌ها و غذاها نیز گاهی موجب بیماری یا مرگ می‌شوند. فرایند توسعه نیز ممکن است در دوره‌ها یا شرایط خاصی «سعادت‌کاه» باشد، اما معمولاً و در یک نگاه کلان و بلندمدت، تحقق توسعه در یک جامعه به پیدایش شرایطی می‌انجامد که احساس

اصلی‌ترین مانع توسعه در ایران، «بی‌ثباتی مستمر» بوده است. عامل این بی‌ثباتی در قرون قدیم، موقعیت جغرافیایی ایران (قرار گرفتن بر سر چهارراه اقوام، ملل و نژادهای گوناگون) و نیز فقدان یک اکثریت نژادی واحد در داخل مرزهای ملی همراه با تنازع مداوم بر سر تصاحب منابع محدود تولیدی بویژه آب بوده است. در قرن اخیر نیز عامل این بی‌ثباتی، پیدایش نفت و رقابت خارجیان بر سر کنترل آن و رقابت گروه‌های داخلی بر سر تصاحب رانت‌های حاصل از آن بوده است

سعادت‌تعمدی عمومی از زیستن در آن جامعه بالا می‌رود و به همین علت کسی دلش نمی‌خواهد از آن جامعه بگریزد یا مهاجرت کند، یا به موازات توسعه یافتن، تعداد چنین کسانی رو به کاهش می‌گذارد و همچنین تعداد کسانی که دلشان می‌خواهد نظام اجتماعی یا سیاسی مستقر در آن جامعه از طریقی مثل جنگ یا انقلاب ویران شود، رو به کاستی می‌گذارد و یا تعداد کسانی که می‌کوشند به صورت پنهان به جامعه یا نظامی که در آن زیست می‌کنند آسیب برسانند، اندک می‌شود.

در عین حال توسعه را می‌توان از نگاه‌های دیگری نیز تعریف کرد، مثلاً از نگاه ترمودینامیک، توسعه به معنای آن است که روزبه‌روز بر ظرفیت‌های تولید انرژی درونی در سیستم افزوده می‌شود و هر زوایا انرژی کاهش می‌یابد. از منظر سیستمی، توسعه به این معناست که نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مستقر، روزبه‌روز پویاتر می‌شود، بر ظرفیت ارتقای سیستم افزوده می‌شود و سیستم دوره به دوره به منحنی عمر بالاتری منتقل می‌شود. به عبارت دیگر هر گاه سیستم وارد مرحله کهولت شد می‌تواند با یک جهش خود را به منحنی عمر بالاتری منتقل کند. همچنین از منظر مبادله، توسعه یعنی حرکت به سوی وضعیتی که آزادی مبادله حداکثر شود و این زمانی رخ می‌دهد که نظام حقوقی و سیاسی بتواند همبای نظام اقتصادی تحول یابد، به عبارت دیگر توسعه یعنی همسنگ شدن فناوری حقوقی یک جامعه با فناوری اقتصادی آن. منظور از فناوری نیز مجموعه‌ای است که شامل دانش، روش و ابزار است. از منظر نگاه مطلوبیت گرایانه اقتصادی، توسعه به معنای حرکت به سوی وضعیتی است که از حداکثر ظرفیت‌های جامعه به گونه پهنه بهره‌برداری شود و حداکثر اعضای آن جامعه نیز به حداکثر رفاه دست یابند. اما کاربردی‌ترین تعریف توسعه می‌گوید وقتی شاخص‌هایی مانند درصد باسوادی، ضریب نفوذ آموزش عالی، کاهش نرخ مرگ و میر نوزادان، سرانه پزشک و تجهیزات بیمارستانی، سرانه

جاده، تلفن، آب آشامیدنی بهداشتی، برق، اینترنت و... و نیز شاخص‌های نابرابری درآمد و ثروت، سرانه ساعات مطالعه و طیف گسترده‌ای از این نوع شاخص‌ها در جامعه‌ای بهبود یابد به این معناست که آن جامعه به سطح بالاتری از توسعه منتقل شده است.

البته همه اینها تعریف توسعه است و تعریف من هم از توسعه همین هاست، چرا که وقتی توسعه رخ دهد شرایط ذکر شده در همه این تعاریف تا حدودی محقق می‌شود. اما اگر بخواهم تعریف ویژه خود را از توسعه بدهم از نگاه من توسعه یعنی حرکت به سوی جامعه‌ای با زیست انسانی تر، به گونه‌ای که تعداد بیشتر و بیشتری از شهروندان از زندگی در آن جامعه احساس رضایت نسبی بیشتر و بیشتری داشته باشند، اما دقت کنیم که تنها حدی از این زیست انسانی تر فناوری یا دانش یا ثروت ایجاد می‌کند و بخش زیادی از آن تابع مناسبات شهروندان است. مثلاً با مقایسه دو جامعه با درآمد ملی و رفاه اقتصادی مشابه، جامعه‌ای که

سطح سیرمایه اجتماعی بالاتری دارد زیستش انسانی‌تر است. دقت کنیم که وجه تمایز زیست انسانی از غیر انسانی، قدرت انتخاب است. اگر وجه تمایز انسان نسبت به حیوان، قدرت «اختیار» است، پس ما هر چه مختارتر باشیم انسان‌تریم، بر این اساس معیار زیست انسانی نیز افزایش بالفعل قدرت اعمال اختیار شهروندان، یعنی افزایش واقعی انتخاب‌ها و گزینه‌هایی است که در هر مورد، در مقابل افراد قرار دارد. با این نگاه، توسعه به معنای افزایش واقعی فرصت‌های انتخاب و گزینه‌هایی است که در هر مسئله در برابر شهروندان قرار می‌گیرد و روشن است که افزایش سلامتی، کاهش فقر، افزایش دانش عمومی و تخصصی، بهبود فناوری، افزایش آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، افزایش سطح اعتماد عمومی، دموکراسی، مطبوعات، حمل و نقل، تلفن، اینترنت و... همگی فرصت‌های انتخاب شهروندان را بالا می‌برند.

■ **موانع توسعه در ایران را چه می‌دانید؟ لطفاً پیرامون موانع تاریخی و موانع کنونی توسعه در ایران توضیح دهید.**

ایران هم از نظر جغرافیایی، هم از نظر فرهنگی و هم از نظر انسانی در نقطه تلاقی تاریخ قرار داشته، پس همواره در معرض بی‌ثباتی یا تحول بوده است. ایران پس از اسلام همواره در معرض تهاجم، تعارض یا رقابت چین، هند، اعراب و روم در قرون قدیم، و روسیه، انگلیس و آمریکا در قرن اخیر بوده است و جغرافیای آن، فرهنگ و مردمش همواره در معرض هجوم پذیرش، اختلاط و دگردیسی بوده است. بی‌جهت نیست که روحیه ایرانی را «سازگار» نام نهاده‌اند. برای ایرانی هیچ ناخودی وجود ندارد، همه خودی‌اند، مغول‌ها، هندوها، اعراب و حتی رومیان. خون (ژن) ایرانی و فرهنگ ایرانی واجد ویژگی‌های همه این نژادها و فرهنگ‌هاست. این ویژگی باعث شده که ایرانی به هر قدرت فائقه تن دهد و خودی محسوبش کند و این یعنی وجود زمینه طمع در بیگانگان برای جنگ اندازی به این

دیسار، بنابراین ایران هیچ گاه دوره‌ای از ثبات بلندمدت را تجربه نکرده است. برخی از این بی‌ثباتی را حاکمان محلی داخلی (افغان‌ها) و برخی را قدرت‌های بیگانه (ترکان سلجوقی یا مغول‌ها) آفریده‌اند، حتی در باثبات‌ترین دوران‌های تاریخ ایران پس از اسلام، گاهی پادشاهان مقتدر از ترس از دست دادن قدرت، برخی اعضای قدرتمند خانواده خود را کور کرده‌اند یا به قتل رسانده‌اند. تحولات و قتل و خونریزی در سلسله‌های پادشاهی ایران را مقایسه کنید با نظام پادشاهی انگلستان که در طول هفتصدسال پادشاهی تنها یک پادشاه به قتل رسیده، آن هم با تصویب اکثریت اعضای پارلمان.

بر این بی‌ثباتی مسئله فقدان ملیت یگانه و وجود طیف گسترده‌ای از اقوام، نژادها، عشیره‌ها

و قبیله‌هایی داخلی که همه ایرانی بوده‌اند، اما هر یک نسبت به دیگری به منزله ملت متمایزی به‌شمار آمده است. گرچه ظاهر همه ایرانی

بوده‌اند، اما هیچ گاه در منازعات قومی و سیاسی، ایرانی بودن به منزله یک ویژگی نژادی و وحدت بخش موضوعیت نداشته است. پس در دوران پس از اسلام ما یک ملت منقسم و پاره‌پاره بوده‌ایم که در قرن اخیر نام ایران را برای خود برگزیده‌ایم. از این گذشته به علت کمبود منابع اقتصادی بویژه آب کشاورزی، به‌عنوان اصلی‌ترین عامل تولید ثروت در ایران قدیم، این اقوام پراکنده همواره انگیزه‌ای برای حمله به یکدیگر نیز داشته‌اند.

پس ایران همواره از بیرون و درون در معرض هجوم عوامل بی‌ثبات کننده بوده و هیچ گاه جزیره ثبات نبوده است، در حالی که توسعه محصول ثبات است. متأسفانه از هنگامی که دولت مدرن در ایران شکل گرفت و ما به یک «ملت-دولت» واحد تبدیل شدیم که بعدها نام ایران را برای این هویت جدید برگزیدیم، نفت هم کشف شد. تمام آن بی‌ثباتی‌ها که روزگاری از تهاجم خارجی یا تنازع اقوام داخلی برمی‌خاست، از آن زمان به واسطه وجود نفت برخاست. تنازع روس و انگلیس بر سر نفت و سپس نهضت ملی شدن نفت و ورود امریکا به بازی، سپس افزایش درآمد نفت در دهه چهل و اصلاحات ارضی و ورود صنایع

موناژ و سرانجام انقلاب اسلامی، آن‌گاه جنگ تحمیلی و امروز مناقشه اتمی و دیگر نزاع‌های خلیج فارس همگی بر سر نفت بوده است، حتی نزاع‌های داخلی مان هم بر سر تصاحب کنترل قدرت نفت است. آخرین نزاع داخلی ما بر سر نفت همین داستان هدفمندسازی است که به نظر من در صورت اجرا ما را به سوی یک منازعه تاریخی سرنوشت ساز می‌کشاند.

بنابراین، گرچه طیف گسترده‌ای از عوامل ضد توسعه را می‌توان در طول تاریخ ایران شناسایی و تحلیل کرد، اما از آنجا که می‌خواهیم یک نظریه ساده و مجمل و آن هم در مجال یک گفت‌وگوارانه بدهیم، خیلی خلاصه می‌گویم:

اصلی‌ترین

مانع توسعه در ایران، «بی‌ثباتی مستمر» بوده است.

عامل این بی‌ثباتی در قرون

قدیم، موقعیت جغرافیایی ایران

(قرار گرفتن بر سر چهارراه اقوام، ملل

و نژادهای گوناگون) و نیز فقدان یک

اکثریت نژادی واحد در داخل مرزهای

ملی همراه با تنازع مداوم بر سر تصاحب

منابع محدود تولیدی بویژه آب

بوده است. در

قرن اخیر نیز عامل

این بی‌ثباتی،

پیدایش نفت و

رقابت خارجیان

بر سر کنترل آن و رقابت گروه‌های داخلی بر سر

تصاحب رانت‌های حاصل از آن بوده است.

مانع اصلی در راه توسعه، بی‌ثباتی بوده که البته ریشه‌های آن

متفاوت بوده است و البته این مانع همچنان و به شکل مدرن‌تری تداوم یافته

است. فرقی نمی‌کند که ملتی سرمایه‌هایش را از ترس مغول‌ها در زیر خاک

مدفون کند، یا از ترس بی‌ثباتی‌های سیاسی و فضای کسب و کار نامطمئن

به دوی منتقل کند و در خارج سرمایه‌گذاری کند؛ محصول آن یکی است

و آن تعویق توسعه است.

■ کدام یک از موانع تاریخی همچنان مانع توسعه ایران به‌شمار می‌آید؟

□ همان‌گونه که پیش از این گفته شد

اصلی‌ترین مانع تاریخی توسعه ایران، «بی‌ثباتی

مستمر» بوده که همچنان نیز ادامه دارد، تنها

ریشه‌ها و شکل آن تغییر کرده، اما اصل مسئله

تغییری نکرده است. هیچ درختی در توفان شکوفه

نمی‌کند و هیچ بوته‌ای در باد گل نمی‌دهد. توسعه

گلی است که بر شاخسار یک جامعه می‌روید و

تنها وقتی که آن جامعه در دوره بلندی در ثبات

نسبی قرار داشته باشد یا بی‌ثباتی‌هایش محدود

به دوره‌های خیلی کوتاه شود، شکوفه توسعه بر

شاخسار این درخت ظاهر می‌شود، اما متأسفانه

مانع اصلی تاریخی توسعه ایران یعنی «بی‌ثباتی

مستمر» همچنان پابرجاست.

از نگاه اقتصادی، توسعه محصول سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت و دیربازده است نه سرمایه‌گذاری‌های کوتاه‌مدت و زودبازده، در حالی که ایرانیان همواره در پی سرمایه‌گذاری‌های کوتاه‌مدت و زودبازده بوده‌اند و این به علت همان گسترش عدم اطمینان حاصل از دروغ رفتاری در ایرانیان بوده است

■ نقش عواملی چون مذهب، شرایط جغرافیایی، استعمار و ثروت نفت و فرهنگ ایرانی را در توسعه در ایران توضیح دهید.

□ به جز نقش مذهب و استعمار، نقش دیگر موارد را در پرورش دوم توضیح دادم. استعمار هم به دو علت همواره در تحولات کشور ما حضور داشته است؛ یکی موقعیت کشور ما که می شود همان عامل جغرافیایی و دیگری وجود ثروت نفت. بنابراین حضور استعمار به عنوان عاملی بی ثبات کننده در ایران نیز به موقعیت جغرافیایی ایران بازمی گردد. در این صورت باید گفت نقش استعمار نقشی درجه دومی و تبعی است و ریشه اصلی نیست.

در مورد مذهب نیز باید گفت که مذهب به بخشی از فرهنگ ایرانی تبدیل شده و قابل تفکیک نیست، یعنی بخشی از روحیه سازگاری ایرانی محصول مذهب بوده است. ترویج فرهنگ قضا و قدری، دنیاگریزی، تفضیل فقر بر غنا، تقیه، صبر، رضایت و در نهایت فرهنگ انتظار، همگی مقوم روحیه سازگاری ایرانی بوده اند. بنابراین روحیه سازگاری ایرانی محصول همکاری مشترک موقعیت جغرافیایی، مذهب، استعمار، نفت و فرهنگ ایرانی بوده است.

■ چنانچه فرهنگ ایرانی را مانع توسعه می دانید، پیرامون عناصر آن توضیحاتی ارائه دهید.

□ در مورد فرهنگ ایرانی توضیحاتی داده شد و گفتیم که مهمترین دستاورد آن گسترش روحیه سازگاری ایرانی است و بخشی از این روحیه سازگاری ناشی از اختلاط نژادی و فرهنگی بوده به گونه ای که دیگر از زمانی به بعد تفکیک فارس، عرب، ترک، مغول و... در میان ایرانیان ناممکن شده است. بخشی از آن هم محصول مؤلفه های مذهبی مانند تقیه، دنیاگریزی، انتظار و... بوده است. انعکاس تمام آن ساختارهای تاریخی را اکنون در ویژگی های رفتاری ایرانیان می توان مشاهده کرد؛ آبروداری، تعارف افراطی، مردم داری، تبعیت شدید از عرف (همرنگی با جماعت)، نفاق، ریا، تقیه، تقلید، عدم پذیرش نقد و بسیاری دیگر از این ویژگی های رفتاری که در میان ایرانیان امروز عمومیت دارد همگی نوعی «دروغ رفتاری» به شمار می آید، یعنی جدا از این که در میان ایرانیان دروغ کلامی گسترش شدید دارد - و در سال های اخیر شدیدتر شده - دروغ رفتاری (یعنی به گونه ای عمل کردن که واقعیت را پنهان کنیم یا با رفتارمان علائم غلط بدسیم) نیز از ویژگی های ذاتی و رفتاری ایرانیان شده است. این ویژگی ها جامعه ایران را مستعد می سازد که همواره رفتاری غیر واقعی از خود بروز دهد. در چنین شرایطی سطح اعتماد و پیش بینی پذیری رفتارها از دست می رود. هیچ برنامه ریزی ای بدون وجود سطحی از اعتماد به اطلاعات موجود و سطحی از پیش بینی پذیری رفتارها امکان پذیر

من بر این باورم تازمانی که دولت به درآمد نفت تکیه زده است نه خودش اصلاح خواهد شد و نه راه را برای اصلاح جامعه خواهد گشود. نه این که دولت همیشه نخواهد خود را اصلاح کند یا نخواهد جامعه اصلاح شود، در بسیاری مواقع می خواهد و چه بسا در این راه سیاست گذاری نیز می کند، اما نتیجه نمی دهد

در حوزه اقتصاد دیدگاه های «اقتصاد نهادگرای جدید» را بیشتر می پسندم و معتقدم در آینده نه چندان دور این مکتب به نظر به مسلط در اقتصاد تبدیل خواهد شد. اما در حوزه سیاست باید دیدگاه «هایک» موافقم و در حوزه نظریه اجتماعی نیز علاقه مند و مبلغ نظریه «سرمایه اجتماعی» هستم

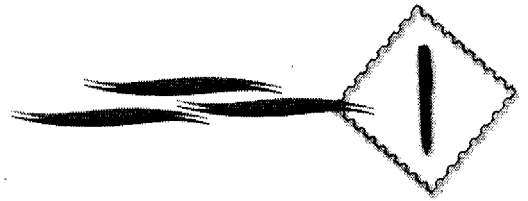
نیست. وقتی یک ملت بخش اعظم رفتارهایش از نوع تبلیغاتی و «دروغ رفتاری» باشد پیش بینی پذیری فعالیت هایش به شدت کاهش می یابد و بنابراین برنامه ریزی و سرمایه گذاری بلندمدت و دیربازده توجیه خود را از دست می دهد. از نگاه اقتصادی، توسعه محصول سرمایه گذاری های بلندمدت و دیربازده است نه سرمایه گذاری های کوتاه مدت و زودبازده، در حالی که ایرانیان همواره در پی سرمایه گذاری های کوتاه مدت زودبازده بوده اند و این به علت همان گسترش عدم اطمینان حاصل از دروغ رفتاری در ایرانیان بوده است، بنابراین مهمترین مؤلفه فرهنگی ایرانیان که به عنوان مانعی برای تحقق توسعه عمل کرده نهادینه شدن دروغ رفتاری - و البته به طور اولی دروغ گفتاری - در میان ایرانیان است.

■ چه راهکارهایی برای رفع یا تقلیل آن موانع ارائه می دهید؟

□ ساختارها و عادت های رفتاری که در طول زمان شکل می گیرند، حتی اگر عوامل موجد آنها نیز تغییر کنند، اصلاحشان زمان بر و دشوار است. البته دولت یکی از عوامل اصلی است که می تواند راه را برای اصلاح آنها بگشاید، اما متأسفانه اکنون دولت در ایران خودش به بخشی از مشکل تبدیل شده است. به نظر می رسد تازمانی که دولت مسیر تازه ای در این راه ننگشاید، چشم انداز مثبتی پدیدار نخواهد شد. تنها امید برای این که دولت مسیر تازه ای بگشاید کاهش درآمدهای نفتی است که پیش بینی می شود طی ده سال آینده و حداکثر تا دهه ۲۰۲۰ میلادی رخ دهد. تجربه تاریخی نشان می دهد که دولت در ایران تنها زمانی به سوی عقلانیت حرکت کرده که درآمدهای نفتی اش کاهش یافته است. من بر این باورم تازمانی که دولت به درآمد نفت تکیه زده است نه خودش اصلاح خواهد شد و نه راه را برای اصلاح جامعه خواهد گشود. نه این که دولت همیشه نخواهد خود را اصلاح کند یا نخواهد جامعه اصلاح شود، در بسیاری مواقع می خواهد و چه بسا در این راه سیاست گذاری نیز می کند، اما نتیجه نمی دهد. در چنین شرایطی دولت «نمی تواند» کاری کند. پس حتی اگر یک دولت مصلح نیز بر سر کار آید نمی تواند چیزی را تغییر دهد. ساختارها و عادت های رفتاری به طور تاریخی شکل گرفته اند و تا عوامل موجد آنها از بین نرود، تغییری در آنها ایجاد نمی شود.

■ از میان مکتب های اقتصادی و اجتماعی جهان کدام مکتب را به نظرات خود نزدیک تر می دانید؟

□ در حوزه اقتصاد دیدگاه های «اقتصاد نهادگرای جدید» را بیشتر می پسندم و معتقدم در آینده نه چندان دور این مکتب به نظر به مسلط در اقتصاد تبدیل خواهد شد. اما در حوزه سیاست باید دیدگاه «هایک» موافقم و در حوزه نظریه اجتماعی نیز علاقه مند و مبلغ نظریه «سرمایه اجتماعی» هستم.



نهادهای غارتی و توسعه



علی رضاقلی (واالی)
بخش دوم

در بخش نخست، (توسعه و تله تاریخ) در شماره ۶۱ نشریه بحث بر سر اثبات این موضوع بود که جوامع در عملکرد امروزشان مقید به عملکرد تاریخی گذشته خود هستند و رفتارهای دیروزی، عملکرد امروز آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در نتیجه توسعه که عبارت است از تغییر الگوهای نهادی و سازمانی یک جامعه و از الگویی به الگویی دیگر رفتن، نشان می‌دهد که جوامع در مسیرشان به شدت وابسته به مسیر طی شده و تاریخی خود هستند و بنابر این آزادی برای انجام هر کاری ندارند، به عبارت دیگر نمی‌توانند تصمیم بگیرند که به‌طور ناگهانی توسعه یافته شوند. این امر شدنی نیست، البته شناخت عمیق نهادهای تاریخی و شناخت شیوه تغییر نهادها و سازمان‌ها، این امکان را به وجود می‌آورد که تاریخ را چند بار تکرار نکنیم و هزینه‌های اجتماعی زیادی نپردازیم تا مشکلات را حل کنیم. در بخش حاضر با عنوان «نهادهای غارتی و توسعه»، بحث بر سر این است که کشورهای توسعه یافته از نظر تاریخی دارای چه نهادها و سازمان‌هایی بودند و در چه شرایطی و چگونه این نهادها و سازمان‌ها تغییر کردند و از چه مسیرهای نهادی عبور کردند که توسعه را امکان‌پذیر ساختند. در همین مقاله به این نکته هم پرداخته شده که آیا ایران شرایط عبور نهادی برای توسعه را دارد یا خیر؟ و در چه شرایطی می‌تواند موانع توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را پشت سر بگذارد؟ بنابراین مقاله جوامع از مراحل عبور کرده‌اند تا به توسعه دست یابند؛ از مرحله دولت طبیعی نابالغ به دولت طبیعی بالغ و همچنین شرایط آستانه‌ای برای عبور و سپس ورود به توسعه. به نظر می‌رسد این مقاله مدعی است که ایران هنوز از شرایط جامعه هرچند و سرچ و دولت طبیعی نابالغ عبور نکرده، چه رسد به مراحل بعدی.

در این مقاله پیرامون این خطوط اصلی بحث‌های فراوانی شده و دعوی اصلی آن این است که نظریه تفسیر تاریخ که در اینجا آمده، شرایط ایران را بازگو می‌کند و بدون اشرف نظری به این مسائل، عبور عملی از توسعه نیافتگی امکان‌پذیر نیست، هرچند صرف دانستن هم به عبور نمی‌انجامد. شاید اگر جامعه روشنفکری ایران مسائل مربوط به انقلاب مشروطه را عمیقاً می‌دانست امروز در وضعیت بهتری قرار داشت. این مسائل بر روشنفکران طراز اول ایران هم به‌گونه‌ای نسبی پوشیده بود. به نظر می‌رسد دغدغه اصلی دکتر علی رضاقلی این است که تا نظریه‌پردازی جامع و تئوری رهگشا درباره توسعه ایران نداشته باشیم امکان دستیابی به توسعه مشکل خواهد بود. این مقاله گامی در این راه ارزیابی می‌شود.

عمل توسعه گراست، که می‌خواهد عرصه تولید را مدیریت کند و رفاه اجتماعی به دست آورد. پرسشی که در مورد گفته سعدی مطرح شد را می‌توان به صورت‌های مختلف مطرح کرد، می‌توان پرسید، چرا علوم اقتصادی وارداتی هستند و چرا در اینجا فاقد آن عملکردی هستند که کشورهای توسعه یافته دارند؟ چرا علوم اجتماعی جملگی وارداتی هستند؟ چرا ما این علوم را وارد کردیم، آیا اکنون که وارد شده همان کارایی‌های لازم را که در غرب دارند، پیدا کرده‌است؟ پاسخ منفی است و سیاست موجود هم آن را فربه نمی‌خواهد. اگر به این سنخ پرسش‌ها بخواهیم پاسخ تحلیلی و تا حدودی تبیینی و تا اندازه‌ای قانع‌کننده بدهیم باید به عرصه‌های دور برویم و ببینیم که عرصه اقتصاد سیاسی ایران چگونه و چرا این گونه شکل گرفت و این ساختار اقتصاد

به تفوق غرب و گرفتاری‌های ناشی از آن که بر گرفتاری‌های پیشین افزوده شد؟ چرا از لحاظ نظری با عرصه اقتصاد خلاق برخورد نکرده‌ایم و این گونه منفعلانه برخورد شده‌است؟ در بخش پیشین با عنوان «تله تاریخ و توسعه» این وابستگی به گذشته از لحاظ نهادهای اجتماعی نشان داده شد، معنی آن این است که این نوع اندیشه گذشتگان سازه‌های ذهنی‌ای برای ما به‌جای گذاشته که امروز نیز به نحوی بر اندیشه ما مؤثر است و عملکرد ما را متأثر کرده‌است.

و این برخورد منفعلانه به نحوی در لایه‌های فرهنگ عمومی جامعه هنوز تداوم دارد و هنوز به صورت جدی مدیریت و موضوعیت عرصه اقتصاد آن گونه که باید از سوی حاملان این تصور از دین مورد توجه قرار نگرفته‌است، بدون تردید این گونه رفتار و این اندیشه، معارض اندیشه و

اگر از ما پرسند که چرا سعدی در گلستان درباره اقتصاد این گونه نظر می‌دهد که: «ای طالب روزی بنشین که بخوری، و ای مطلوب اجل مرو که جان نبری، صیاد بی‌روزی در دجله ماهی نگیرد و ماهی بی‌اجل در خشک نمیرد»، چه جواب «تحلیلی و تبیینی» قانع‌کننده‌ای برای آن داریم؟ تنها سعدی بر این اعتقاد نیست، تقریباً تمام کتب اخلاقی - کلامی گذشتگان که اخلاق را تحت تأثیر عوامل مختلف از جمله اندیشه‌های بنیادی اعتقادی شکل داده‌اند، همین محتوا را دارد. کتاب‌های اخلاقی گذشتگان مانند معراج السعاده، مجموعه ورام و کتب عرفانه در خصوص اقتصاد از لحاظ نظری، بیش از این نیست و یا چهره غالب این است. این «رزق مقسوم» چگونه بر عرصه اقتصاد سیطره پیدا کرده که ما این گونه به ناچار منفعلانه با اقتصاد برخورد می‌کردیم، تا رسیدیم

تیرمیر و مهر ۱۳۸۹
پایان

سیاسی ایران چه تبعاتی برای ما به ارث گذاشت؟ سعی می‌کنم تا آنجا که بتوانم پاسخ را نظام‌مند و روشمند بدهم.

روشی که در اینجا مطرح می‌شود، روش اقتصاددان‌های نهادگرای جدید است، بویژه آنچه در آرای نورث و همکاران و هم‌اندیشه‌های او آمده، روش و اساس کار از آنهاست که در اینجا اگر بتوانم بخشی از آن را بازخوانی و با وضع توسعه و عدم توسعه ایران تطبیق می‌دهم. در میان روش‌هایی که من دیدم، اصلاً روشی است که به «فرایندهای» توسعه اقتصادی می‌پردازد، نه نتایج آن؛ فرایندهایی که اجازه دادند پاره‌ای از اقتصادها از مرحله پیش از صنعتی عبور کنند و اقتصاد معیشتی و کشاورزی را پشت سر بگذارند و از سویی هم «فرایندهایی» که موجب شدند سیاست هم باز شود و اجازه دهد در آن عرصه هر گونه رقابتی در بگیرد و در نهایت، مسائلی را مطرح می‌کند که اجازه داده‌اند اقتصاد و سیاست به عرصه جدید پا بگذارند، آن هم در تعدادی از کشورها به صورت محدود و بیشتر کشورها دست به گریبان عبور و گذار از مرحله دوران اقتصاد بسته و سیاست بسته، به دنیای دسترسی باز در عرصه اقتصاد و سیاست هستند که توفیقی در آن پیدا نکرده‌اند. البته پوشیده نماند که روش را می‌توان از هر کجا آورد، مشروط بر اینکه بتواند «مسئله» بومی را حل کند. اگر روش با مسئله وارد شود یا مفروضات نهفته آن، روش را مقید به پیش فرض‌های خاص بکند، روش از حل «مسئله» عاجز می‌ماند.

البته در این نظریه نکات بسیاری مطرح است از جمله اینکه، این نظریه بین فرایند توسعه و فرایند تغییر و با تغییر صرفاً کمی و افزودنی فرق می‌گذارد، یعنی تغییراتی که ناشی از واردات در هر عرصه است و افزایش آنها اعم از مصنوعات صنعتی و دستاوردهای فرهنگی و علمی. در فرایند توسعه به دنبال ساز و کارها و عواملی هستند که تغییرات در نهادها و در نهایت تغییرات در تولیدات را آرام آرام شکل می‌دهند. اتومبیلی که در ایران وجود دارد، با اتومبیلی که در اروپا وجود دارد از این دید خیلی فرق می‌کند، آنجا به دنبال فرایندهایی می‌گردیم که اختراع و ابداع، تولید و توزیع، تخصص و تخصص، تقسیم کار، افزایش بهره‌وری و قدرت نظامی را شکل می‌دهد و اینجا به دنبال ساز و کارهایی که واردات را شکل داده‌اند

و مانع ابداع و اختراع، تخصص و تقسیم کار و تولید و بهره‌وری بوده‌اند.

من پیش از اینکه به روش شناسی نهادگر دست پیدا کنم، از مسیر جامعه‌شناسی به این نظریه‌ها نزدیک شده بودم و در مورد ایران به نکاتی رسیده بودم، که البته کامل، جامع و دقیق نبود، بلکه شمایی از اقتصاد سیاسی غارتی یا رانتی ایران را منعکس می‌کرد، آن هم در اوج هر چه و نامانی، ولی انصافاً این نظریه‌ها بهتر، توانمندتر، روشمندتر و فوق‌العاده دقیق تر طرح شده است. گمان نمی‌کنم در حال حاضر نظریه‌ای توانمندتر از این نظریه و جامع‌تر از آن که از عهده شرح کار آمدتر اوضاع ایران برآمده باشد در دسترس باشد.

چرا از لحاظ نظری با

**عرصه اقتصاد خلاق بر خورد
نکرده‌ایم، این بر خورد منفعلانه
به نحوی در لایه‌های فرهنگ
عمومی جامعه هنوز تداوم
دارد و هنوز به صورت جدی
مدیریت و موضوعیت عرصه
اقتصاد آن گونه که باید از سوی
حاملان این تصور از دین مورد
توجه قرار نگرفته است، بدون
تردید این گونه رفتار و این
اندیشه، معارض اندیشه و عمل
توسعه‌گراست، کمی خواهد
عرصه تولید را مدیریت کند و
رفاه اجتماعی به دست آورد**

در نظریه روش شناسی نهادگرا تمام دوران فعالیت و حیات بشر به سه دوره تقسیم می‌شود: دوران اول دوران شکار و جمع‌آوری و زندگی بسیار ساده بشر را در بر می‌گیرد. مرحله بعدی مرحله شروع کشاورزی و دامداری است تا انقلاب صنعتی و مرحله بعد هم انقلاب صنعتی است. موضوع اصلی هم در هر سه مرحله، فرایندهای تغییر، منشأ تغییر و عامل تغییر است. چه عواملی، توسط چه نیروهایی و در چه شرایطی موجب شد که ساختارهای نهادی و نهادها تغییر کنند و یک انقطاع در ساختارها به وجود بیاید که شاخص تفاوت عمده دوره قبل نسبت به بعد است

این نظریه از این جهت برای ما مفید و روشن کننده است که روش نهادی را برای ما بازگو می‌کند که ابعاد بسیار زیادی از مسائل پیچیده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را که مادر گیر آن بودیم برای ما روشن می‌کند. البته این نظریه به کار کسانی می‌آید که دستی در تاریخ ایران و مشکلات آن دارند. بدون آشنایی با مسائل ایران و بررسی آنها با این نظریه تحلیلی، دست کم در سطح نظری مشکلی از مسائل ایران گشوده نمی‌شود، بویژه برای کسانی که تلاشی مستمر و روشمندانه برای فهم توسعه نیافتگی ایران کرده باشند. عدم آشنایی با این مسائل هم موجب تکرار اشتباهات می‌شود، هم در عرصه اقتصاد و هم در عرصه سیاست، یعنی در ذیل نظریه‌ای تعریف شده و دقیق و نه در کنار هم نهادن «اطلاعات» بدون توجه به روش.

نظریه با مفروضات بنیادی‌ای شروع می‌شود که تکه تکه آن را می‌توان با کمک بحث‌های استدلالی و منطقی و در عین حال مصادیق تجربی نشان داد. شروع آن با بحث خشونت است، دنیایی آکنده از خشونت که حتی هنوز هم بسیاری از کشورها نتوانسته‌اند از شر آن خلاص شوند. قرن بیستم شاهد موخس ترین جنگ‌ها بود، جنگ جهانی اول و دوم، خاورمیانه، آنجا که ایران در مرکز آن قرار دارد، به «میدان تیر» جهان و «کارگاه آموزش و آزمایش ابزار آلات جنگی» تبدیل شده و هیچ تضمینی نیست که ایران به عراق و افغانستان نیپونند. این دستگاه نظری مشابه عرف ما به این «میدان تیر» جهان نگاه نمی‌کند، که آنها «مستکبر» اند و فلسطینیان مستضعفند، آنها شیطان هستند و ما حزب‌الله هستیم، این دستگاه نظری به دنبال این است که ساز و کارهایی را شناسایی کند که توسعه را در منطقه متوقف کرده و به دیگران امکان توسعه داده و این منطق را هم پذیرفته که همه جوامع برای همیشه دارای رقیب خارجی هستند و اگر راه‌های تعاون، افزایش بهره‌وری، ثروتمند شدن و قوی شدن را نیابند اسیر دست رقبای خود می‌شوند.

دنیایی آکنده از خشونت داریم، اما در خشونت، ناامنی و بی‌نظمی، تولید و مبادله‌ای صورت نمی‌گیرد و این وضع با ذات بشر که رفاه بیشتر و سود بیشتر را ترجیح می‌دهد سازگاری ندارد. در نتیجه هر جامعه‌ای باید ساز و کارهایی تعبیه و تمهید کند تا نظم را به جامعه برگرداند، زیرا در جامعه بی‌نظم و پراز خشونت و در شهر

بی کلاتر همه افراد باید بازو و بازو آماده دفاع از خویش باشند، اینکه همه افراد بازو و بازو از خود دفاع کنند، هزینه دفاع را بالای می برد و دفاع و ارائه امنیت را غیر تخصصی می کند. و از همه مهمتر تأمین حقوق مردم را فوق العاده پرهزینه می کند.

از آنجا که رقابت و رانت هم ذاتی بشر است در رقابتی برای اعمال خشونت، یا دفاع و بیرون کشیدن مازاد اقتصادی از جامعه، متخصصین خشونت پیدا می شوند که هم از حقوق خویش دفاع می کنند و هم برای مشتریان اندک یا زیاد خود خدمات نظم ارائه می دهند. منافع این متخصصان خشونت، ایجاد می کند که در برخورد با یکدیگر اسلحه رازمین نگذارند و نخستین کسی که اسلحه رازمین بگذارد کشته خواهد شد. در ضمن منافع متخصصان خشونت، ایجاد می کند برای بهره‌وری از دارایی‌های خود نیز خدمات نظم ارائه بدهند و از خشونت جلوگیری کنند، اینها در حالی به این توافق می‌رسند که با یکدیگر کنار بیایند «تعهد معتبر» بسپارند، ولی این تعهد چگونه به وجود می‌آید و چگونه از ایجاد خشونت جلوگیری می‌کند؟ اگر منافع طرفین ایجاد کند که حقوق یکدیگر را به زمین، کار و منابعی که در اختیار دارند به رسمیت بشناسند، «تعهد معتبر» به وجود می‌آید، ولی شرط بنیادی و اساسی آن این است که نفع این صلح و ایجاد تعهد بیش از زیان نبود آن باشد و منافع صلح از منافع اعمال خشونت بیشتر باشد، چون خشونت رانت‌ها را به خطر می‌اندازد. منافع صلح و ترک خشونت باید بیش از هزینه‌های سپردن تعهدات معتبر باشد. تعهد باید ارزش سپردن داشته باشد. وقتی متخصصان به توافق می‌رسند، تعهد معتبر و «صندوق رانت» ایجاد می‌شود و ائتلافی در سطح بالای جامعه شکل می‌گیرد و کم‌کم طبقه حاکمه با فرادستان به وجود می‌آید. از این پس منافع ائتلاف فرادستان ایجاد می‌کند که به ایجاد امنیت و ارائه نظم بپردازند و با پیداشدن نظم و امنیت، ارزش دارایی‌ها افزایش می‌یابد و تولید و مبادله شکل می‌گیرد و بهره‌وری افزایش می‌یابد. این متخصصان به واسطه قدرت اعمال خشونت و قدرت اقتصادی می‌توانند حقوق انحصاری را واگذار یا تنفیذ کنند. آنها ترتیبات نهادی سازگار با انگیزه ایجاد می‌کنند، شکل‌هایی از رابطه و بهره‌برداری همراه با منافع را به وجود می‌آورند که با انگیزه نفع طلبی سازگار می‌افتد

و این ترتیبات برای مقداری از تأمین حقوق مالکیت و برای رشد اولیه اقتصادی و برای ارائه نظم اجتماعی مفید است، چون در هر حال همه کسانی که در این مجموعه فرادستان قرار گرفته‌اند منافع خود را در حفظ و نگهداری آن می‌دانند و در عین حال برای اینکه حصه بزرگتری از منافع را بردارند برای ورود دیگران به ائتلاف، مانع ایجاد می‌کنند و با پیدایش این دو متخصص یا کارشناس خشونت یا بیشتر و تشکیل صندوق رانت در سطح نظری و در واقع دولت تشکیل می‌شود. تا اینجا کنه ارتباط سیاست، اقتصاد، رانت، اعمال خشونت و ارتباط تنگاتنگ آنها روشن شد. با استخراج مازاد توسط این دولت یا کارشناسان، مقداری از آن برای ارائه نظم هزینه می‌شود. اما تشکیل دولت از کاربرد خشونت نمی‌کاهد، دست کم دولت‌های ایران به صورت ملموس این را نشان داده‌اند، آن چیزی که خشونت را کاهش می‌دهد «ساختار درونی مناسبات بین اعضای دولت» است. این مهم است که اعضای دولت چه منفعی در صلح، امنیت و رشد اقتصادی داشته باشند و این منافع چگونه با منافع اعضای دیگر وابستگی داشته باشد و وابسته به چه منابعی باشد و لازمه افزایش منافع، چگونه فعلی باشد. انواع تولید، انواع تجارت، انواع تولیدات دستی و انواع پیشه‌های اقتصادی و مبادله اقتصادی ممکن است آنها را به هم مرتبط کند، ولی یک اقتصاد معیشتی یک دست و تولید حداقل و تولید برای مصرف، یا یک نوع دامداری در منابع ضعیف و کوچ دائمی و زندگی یک شکل دائمی، چه ترغیبی برای ائتلاف می‌گذارد و چه نفعی برای امنیت و نظم دارد؟ وقتی جورج واشنگتن هفت هزار هکتار زمین کشاورزی داشت و پرورش دام نیز روی این اراضی صورت می‌گرفت، هم‌زمان می‌دانست مالکیت او محرز

من پیش از اینکه به
 روش‌شناسی نهاد گرادست پیدا
 کنم، از مسیر جامعه‌شناسی
 به این نظریه‌ها نزدیک شده
 بودم و در مورد ایران به نکاتی
 رسیده بودم، که البته کامل،
 جامع و دقیق نبود، بلکه شمایی
 از اقتصاد سیاسی غارتی یا رانتی
 ایران را منعکس می‌کرد

است و فردا کسی آن را از او نمی‌گیرد. او منفعی در افزایش بهره‌وری و مبادله در نتیجه منافع در ایجاد نظم، بازار کار، امنیت و مسراودات مالی، تأمین راه‌ها و در بازارهای مصرف و از همه مهمتر نظم و امنیت داشت. او و امثال او قانون اساسی امریکارا تدوین کردند و به کار گرفتند، نه اینکه مثلاً دکتر فلانی آن را رونویسی کرده باشد یا آقای دکتر کاتوزیان چنین کرده باشد. در عین حال که نهادهای پشتیبانی کننده‌ای مانند تجربه عملی اروپا با سوابق فکری‌اش هم آنها را حمایت می‌کرد، اما زندگی ایلی در وضعیت خاصی بود که اجمالاً منفعی در امنیت و نظم نداشت. محمد بهمن‌بیگی در کتاب «اگر قره قاج نبود» گوشه‌ای از زندگی ایلی را این گونه وصف می‌کند (بر شهادت او می‌توان قراین و شواهد زیادی افزود) ملاً بهمرد و کل گاهی‌ها... بدشان نمی‌آمد زور بگیرند، ولی هیچ گاه زور نمی‌شنیدند. کل گاهی‌ها زراعت دیم ناچیزی بر سر سنگ، سنگی پوشیده از لایه نازک خاک داشتند و از ناامنی بیش از زراعت سود می‌بردند. زندگی‌شان از همین دوره می‌گذشت: محبت باران و برکت ناامنی. اگر این دو نعمت دست به دست هم می‌دادند روزگارشان تیره نمی‌شد، و گر نه گرسنه می‌ماندند. کل گاهی‌ها کاری به کار دولت نداشتند. هر گاه کمکی و بریز و بیاشی پیش می‌آمد ادعای هموطنی می‌کردند و هر گاه صحبت از ضرر و زیانی بود به کوه و جنگل پناه می‌بردند. از خلع سلاح می‌گریختند. به نظام وظیفه تن در نمی‌دادند. با منسال و مالیات میانه‌ای نداشتند. شناسنامه و اوراق هویت، باز بچه دستشان بود. وقایع چهار گانه تولد، وفات، طلاق و ازدواج در اختیار خودشان بود. هر گاه دلشان می‌خواست می‌مردند و هر زمان میلشان می‌کشید زنده می‌شدند. «بهمن‌بیگی از قول ملاً بهمرد کدخدای این تیره می‌گوید: «یک سال ناامنی برای من برابر با ده سال پادشاهی است.» و بعد مکرر از گر سنگی و مرگ و میر و فقر شدید مردم و آماده قیام بود نشان صحبت می‌کند.

واقع این است که بهره‌وری مراتع ایران، ربطی به تلاش افراد انسانی نداشت، ربط آن به بارندگی بود. اگر کسی می‌خواست قدرت یا منافع خود را افزایش دهد باید عرصه چراگاه‌ها را وسیع‌تر می‌کرد و آن هم مقدور نبود، مگر با تجاوز به حریم دیگران. منافع رؤسای ایلات به هم گره نمی‌خورند و منافع آنها در نگهداری تعهد و

صلح تا آنجا بود که زورشان نرسد. همین که به هر دلیل و علت معادله پویای ائتلاف فرادستان ایران کمی تغییر می کرد، آشوب و هرج و مرج همه جا را دربر می گرفت و این از بدی و بدجنسی نبود، از ترتیبات نهادی حاکم بر عرصه سیاسی و اقتصادی و شرایط محیطی بود، اینکه به جای افزایش بهره‌وری و رقابت در تولید، رقابت در غارت کنند. رقابت که ذاتی بشر است و رانت خواهی هم همین طور، می ماند ماهیت آن که جایی به نوآوری و خلاقیت می کشد و جایی به غارت و ناامنی و کشتار و در نهایت به عادات تعاملی تبدیل می شود. در ضمن تاریخ تجربی ما و مباحث نظری این نحله نشان می دهند که از بین بردن همه رقیبان مشکلی را حل نمی کند، چون باز هر دم رقیبی تازه از راه می رسد. تجربه تاریخ پهلوانی و اساطیری ایران نیز ظاهر آیین را پشت سر گذاشته بود که وقتی ضحاک دستش به جمشید می رسد، برای عبرت دیگران و ایجاد امنیت ابدی، او را باره به دو نیم می کند و به قول فردوسی:

سراسر به اره ش به دو نیم کرد

جهان را از او پاک بی بیم کرد
ولی رقیب جدیدی از راه رسید و با همه کشتار
جوانان نهایتاً فریادون و کاوه بر او پیروز شدند.
تهدید به خشونت برای ائتلاف فرادستان که دارای منافع سیاسی، اقتصادی و نظامی هستند، نقش محوری و کلیدی بازی می کند. اگر این ائتلاف برقرار شد منافع فرادستان به تشویق تولید، مبادله، تجارت، تخصص و تقسیم کار است، در این حالت هر عضو فرادستان از عضویت خویش رانت کسب می کند و از این رانت انگیزه پشتیبانی دارد، بنابراین رانت‌ها ابزار تعهدی معتبر و سازگار با انگیزه نفع جویی در بین فرادستان برای حفظ ائتلافشان می شود. این گونه دولت رادر نظریه نهادگرایی جدید (نورث، آلیس و وینگاست) دولت طبیعی نامگذاری کرده‌اند که به صورت طبیعی در جوامع برای ایجاد نظم و کنترل خشونت ایجاد می شود و طبیعی ترین شکل اداره جامعه در طول این ده‌ها سال گذشته (یا کمتر) بوده و بر رانت، تبعیض و امتیاز استوار است و همین رانت، تبعیض و امتیاز هم مانع پویایی آن به عبور از این مرحله می شود، مگر در حالت استثنایی.

این دولت‌های طبیعی هم طیف وسیعی دارند؛ از دولت‌های طبیعی با ثبات مثل روم و عثمانی به نسبت و دولت‌های اروپای غربی که بعدها از

در جامعه بی‌نظم و پر از خشونت و در شهر بی‌کلاتر همه افراد باید بازو را آماده دفاع از خویش باشند، اینکه همه افراد با زور بازو از خود دفاع کنند، هزینه دفاع را بالا می‌برد و دفاع و ارائه امنیت را غیر تخصصی می‌کند و از همه مهمتر تأمین حقوق مردم را فوق‌العاده پرهزینه می‌کند

مرحله دولت طبیعی عبور کردند و دولت‌هایی که در سر دیگر طیف بودند که دولت‌های هرج و مرج و دولت نابالغ نامگذاری شدند. گذشته ایران هم متأسفانه ایران را در سر طیف هرج و مرج و عدم بلوغ قرار می دهد. همان طور که خواهد آمد کشورهایی که مرحله توسعه را گذرانند، ائتلاف فرادستانشان به نسبت با ثبات بود و منافع آنها در افزایش بهره‌وری و تخصص، تقسیم کار و تولید و مبادله و تحقق سودهای ناشی از مبادله بود، اما اینکه ایران چرا در سر طیف هرج و مرج باقی ماند و چه ساز و کاری آن را در این عرصه نگه می داشت برمی گردد به منابع موجود و دارایی‌های موجود و منافع نیروهای ائتلاف در نگهداری ائتلاف یا شکستن آن (هرج و مرج)، که پس از این شرح داده خواهد شد.

این دولت‌ها را طبیعی خوانند، زیرا طبیعی ترین واکنش جوامع بشری نسبت به تهدید، خشونت بوده و تنها راهی بود که به فکر بشر رسیده و عملی بود و با ترتیبات نهادی موافق با انگیزه‌های بشری سر سازگاری داشت. منافع رانتهی ائتلاف فرادستان در این بود که از ورود دیگران به عرصه‌های پر منفعت رانتهی ممانعت به عمل آورند، پس رانت اینها ناشی از محدودیتی بود که برای دیگران ایجاد می کردند، این دسترسی محدودی که ایجاد می کردند، یعنی اجازه نمی دادند دیگران در رانت سهیم شوند در آمد آنها را افزایش می داد. زمین‌های خوب و پر منفعت، تجارت پر رونق سهمیه‌های واردات و صادرات پرفایده، آب‌های گرانبه (در مورد ایران که آب موضوع کمیابی است و نه زمین) همه اینها در انحصار ائتلاف فرادستان قرار می گرفت و دیگران از آن محروم می شدند و کلاً زمینه برای بسط فعالیت هم به علت نوع منابع چندان وجود نداشت و این

محدودیت‌های ورود برای دیگران، رانت ایجاد می کرد و کسانی که در ائتلاف وجود داشتند، از آن بهره‌می بردند.^(۱)

در جایی که منافع منابع اجازه می داد این رانت‌ها ابزار تعهدی سازگار با انگیزه در بین فرادستان برای حفظ ائتلافشان می شد و رانت‌ها از محدودیت‌های موجودی که برای دیگران به وجود می آورد فراتر می رفت و فرادستان برای برخورداری از رانت‌های موجود و بهره‌برداری از آن، دست به تأسیس سازمان‌هایی می زدند که مورد تأیید ائتلاف و تأیید دولت باشد، سازمان‌های اقتصادی و غیر اقتصادی، بویژه اقتصادی در تاریخ بشر نقش فوق‌العاده مهم دارند. اینکه چه سازمانی ایجاد شود و در چه مسیری حرکت کند رانتهای تعیین می کنند. وقتی سازمان‌های اقتصادی ایجاد می شود حکایت از این دارد که پاداش‌هایی که انگیزه را تشویق می کند، نهادمند شده‌اند و به کار فرمایان اقتصادی اجازه می دهند که به فرصت‌هایی که نهادها ایجاد کرده‌اند پاسخ مثبت بدهند و کار فرمایان برای بهره‌برداری از این فرصت‌ها دست به تأسیس سازمان بزنند.

نوع سازمان‌ها را نهادها تعریف و تعیین می کنند، اعم از اینکه تولیدی باشد، تجاری باشد، مالی باشد، دلالی باشد، دزدی سازمان یافته باشد، یا هر گونه دیگر. تأسیس سازمان‌ها توسط افراد هدفمندی است که به دنبال سود بیشتر هستند. سازمان‌ها با هماهنگی که میان افراد درونی و افراد بیرونی ایجاد می کنند «بهره‌وری» را افزایش می دهند، اصولاً هماهنگی هزینه‌ها را کم و بهره‌وری را افزایش می دهد. وقتی فرادستان دست به تأسیس سازمان می زنند، بهره‌وری ناشی از رانت خود را افزایش می دهند، یعنی افزون بر رانتهی که پیش از آن به آنها تعلق می گرفت، اکنون به فراتر از آن می روند و از تأیید دولت و ائتلاف برخوردار می شوند، این بهره‌برداری از سازمان‌ها این اجازه را به فرادستان می دهند که نسبت به غیر فرادستان از مزیت‌های اقتصادی بسیاری برخوردار باشند. در واقع با تأسیس سازمان هم بهره‌وری را افزایش می دادند و می دهند و هم روابط درونی و بیرونی را مستحکم می کنند و هم از رانت اولیه فراتر می روند. این نکته از این جهت درخور مهم است که یکی از پایه‌های تحکیم دولت طبیعی است و نه دولت هرج و مرج نابالغ. و یکی از عوامل مهم تعیین کننده از عدم توسعه و یکی از شرایط گذار

هم همین سازمان‌هاست. یکی از نتایج مهم این سازمان‌ها بسط تقسیم کار، تخصص و برداشت رانت است و این رانت انگیزه پشتیبانی از دولت را فراهم می‌آورد و رانتی‌ها انگیزه و منافع در حفظ دولت موجود دارند. از همین جا معلوم می‌شود که چرا در نظام‌های ایلی این همه شورش و آشوب و درگیری و عدم امنیت و آرامش و تولید و تجارت بود. نهاد‌های ایلی حاکم هیچ «تعهد معتبری» در میان فرادستان ایلی به وجود نیاوردند و هیچ فرصتی را در به وجود آوردن سازمان‌های تولیدی و تجاری به وجود نیاوردند، هیچ امنیتی برای مالکیت و کشاورزی به وجود نیاوردند، هیچ نفعی در نگهداری ائتلاف در میان فرادستان نبود و هیچ تضمینی برای امنیت کسی وجود نداشت، نه شاه و نه مادن شاه.

همین ناامنی را به عنوان میراث سیاسی و اقتصادی برای آیندگان به ارث گذاشتند، قتل، غارت و مصادره. به قول فردوسی در مورد ضحاک:

ندانست خود، جز بد آموختن

به جز غارت و کشتن و سوختن در حالی که تشکیل سازمان‌ها به دلیل افزایش بهره‌وری و گسترده کردن فعالیت اقتصادی و فعالیت متنوع در اختراعات و کشف‌های مهم بشر و از نتایج تعهد و معتبر میان فرادستان و بسط آن به فراتر از فرادستان بود، ایران متأسفانه این تجربه را پشت سر گذاشت و زمانی به تقلید از اروپا، سازمان‌ها را تشکیل داد که آنها ویژگی اصلی سازمان‌های اقتصادی-سیاسی رانداشتند و پشتیبانی لازم از آنها نمی‌شد و به همان راحتی که تأسیس می‌شد، تعطیل می‌شد، نمونه آن سازمان‌های سیاسی یعنی احزاب است.

در حالی که در دولت طبیعی، تشکیل سازمان‌ها برخی از بزرگترین رانت‌ها را فراهم می‌سازد و ائتلاف غالب را با هم نگاه می‌دارد، در ایران، نهاد‌های ایلی و نهاد‌های پشتیبانی کننده آن و ناامنی و نبود بستر مناسب تولید، تجارت، افزایش بهره‌وری و مبادله ائتلاف‌های حاکم را به شدت شکننده می‌کرد، چون منافع به هم وابسته نداشتند و شکستن آن نفعی را از میان نمی‌برد که شاید بیشتر هم می‌کرد، انواع تولید کشاورزی و صنعتی با انواع تجارت و خدمات و وسایل حمل و نقل و مبادله که در میان نبود - که اگر

بی‌نظمی شود و ناامنی به وجود آید منافع فرادستان و ائتلاف کنندگان به خطر می‌افتد - زمین بود و دام که هر دو هم در معرض مصادره بودند. وقتی هم که نفت آمد در اختیار دولت قرار گرفت و منافع فرادستان ایجاب می‌کرد که خود را به درآمدهای نفتی نزدیک کنند.

درواقع با پیدایش نفت نوع صندوق رانت فرادستان در ایران تغییر کرد و دیگر نیازی به ایجاد



اگر منافع طرفین ایجاب کند که حقوق یکدیگر را به زمین، کار و منابعی که در اختیار دارند به رسمیت بشناسند «تعهد معتبر» به وجود می‌آید، ولی شرط بنیادی و اساسی آن این است که نفع این صلح و ایجاد تعهد بیش از زیان نبود آن باشد و منافع صلح از منافع اعمال خشونت بیشتر باشد، چون خشونت رانت‌ها را به خطر می‌اندازد

روابط و تعهدات معتبر میان عاملان فرادست اقتصادی نبود، یعنی آن مقدار مختصر قبلی هم نبود، همین باعث شد تا دولت به قلع و قمع زمینداران و ایلات بپردازد، چون دیگر با وجود نفت و منابع جدید تجهیز نظامیان، دولت نیاز به هیچ ائتلافی نداشت و آن ائتلاف شکننده قبلی هم به هم ریخت. پیش از این، اشرافیت وابسته به زمین با حقوق مالکیت معتبر و کار آمد وجود نداشت و مالکینی که در همه مراتب سیاست حضور داشته باشند نیز وجود نداشتند، در مجموع افراد یا سازمان‌هایی که قدرت چانه‌زنی در مقابل قدرت داشته باشند به وجود نیامدند که به منافع ضعیف اقتصادی و نوع روستاها و اقتصاد آنها و نوع زندگی ایلی و «توجه صرف به تغییرات کمی و رشد محوری» به کمک پول نفت بازی می‌گردد. پیش از این، یک الگوی صندوق رانت شکننده داشتیم که ائتلاف بر سر آن پایداری چندانی نداشت که آن هم جای خود را به الگوی دیگری داد و ائتلافی شکننده تر داشت که همان گرد آمدن بر سر منابع نفتی بود، بیشتر کسانی که بر سر منابع نفتی جمع شده بودند، صاحبان صنایع (با اندکی استثنا) وابسته وارداتی، صاحبان شرکت‌های بزرگ حمل و نقل، بیمه، شرکت‌های تجاری، پیمانکاران ساختمانی و راهسازی و... معمولاً بیش از ثروت خود به بانک‌ها بدهکار بوده‌اند. آنها منابع قدرت مالی را از درآمدهای نفتی تأمین کرده بودند و هنوز صاحب قدرت گسترده و قابل اتکایی نبودند و به تجربه می‌دانستند که ایران جای امنی برای سرمایه‌گذاری نیست.

در هر صورت در دولت طبیعی، هیأت حاکمه یا فرادستان و افراد سطح بالای نظامی، سیاسی، اقتصادی و دینی با هم ائتلاف می‌کنند و قدرت را نگه می‌دارند. آنها با نگهداری ائتلاف چند کار می‌کنند؛ مهمترین آن، کنترل خشونت است که معضل همیشگی جامعه بشری است، با کنترل خشونت و کاهش ناامنی، منابع بسیار اجتماعی آزاد می‌شود و اقدام به تولید می‌کند.

هنر دیگر دولت طبیعی این است که انگیزه ذاتی به تشویق تخصص و تقسیم کار دارد و به فرادستان توانایی بیرون کشیدن مازاد را از زمین،

کار و سرمایه می‌دهد. البته خود تقسیم کار و تخصص از سویی چون تعادل پیشین جامعه را به هم می‌ریزد، ثبات را هم کاهش می‌دهد، زیرا به صورت دائمی قدرت حضور و چانه‌زنی اقشار را تغییر می‌دهد.

این نوع نظم دولت طبیعی حاکم بر جوامع را از سویی دیگر «نظم دسترسی محدود» هم نامگذاری کرده‌اند، چون همه افراد جامعه به همه موقعیت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، دینی، دسترسی ندارند و فرادستان برای این دسترسی محدودیت ایجاد می‌کنند و برای مناصب سیاسی و مناصبی که دارای دسترسی به رانت اقتصادی هستند دسترسی همگانی برای عموم مردم وجود ندارد. برای دسترسی به مناصب قدرت سیاسی مثل امروز نبوده که همه حداقل در سطح نظری بتوانند برای رئیس‌جمهور شدن اقدام کنند، مناصب به موقعیت افراد وابسته و سخت محدود بوده است. البته این موضوع مربوط می‌شود به آن سرطیف دولت طبیعی که به حد بلوغ خود رسیده باشد، یک سرطیف دولت نابالغ ضمن این ویژگی‌ها با هرج و مرج هم همراه بوده است. اگر چه در ایران دسترسی مربوط به ائتلاف فرادستان بوده، ولی خود ائتلاف فرادستان همگی با هم و یا تک‌تک آنها در معرض تعویض و تعرض بوده و با یک تغییر توازن در ائتلاف یا صرف تغییر خواسته پادشاه احتمال تغییر بنیادی زیاد بوده است. هم در دولت طبیعی و هم در دولت هرج و مرج، نظامیان در ائتلاف نقش مهمی دارند و غیر نظامیان فرادست برای حمایت از موقعیت خود باید به نحوی در کنار خود نیروی نظامی داشته باشند.

در مجموع آنچه در دولت‌های طبیعی اتفاق می‌افتد، کنترل خشونت از طریق فرادستان است. کنترل خشونت برای جامعه بشری هم نعمت بزرگی است، چون پیامد آن نظم و امنیت، تخصص و تقسیم کار، افزایش بهره‌وری، مبادله و ثروتمندی جامعه است، ولی همین امر برای دولت هرج و مرج که در ایران مستقر بوده به طور نسبی مقدور نبود.

در دولت طبیعی دسترسی افراد عمومی به منابعی که رانت ایجاد می‌کند محدود است. در دولت طبیعی حمایت از حقوق مالکیت نسبتاً قوی برای فرادستان و حقوق مالکیت نسبتاً ضعیف برای فرودستان وجود دارد، تا حدی که اگر دولت طبیعی با حاکمیت قانون توصیف شود، این قانون برای فرادستان است و نه برای فرودستان البته در

تشکیل دولت از کاربرد خشونت نمی‌کاهد دست کم دولت‌های ایران به صورت ملموس این زان نشان داده‌اند، آن چیزی که خشونت را کاهش می‌دهد «ساختار درونی مناسبات بین اعضای دولت» است. این مهم است که اعضای دولت چه منافعی در صلح، امنیت و رشد اقتصادی داشته باشند و این منافع چگونه با منافع اعضای دیگر وابستگی داشته باشد

دولت طبیعی نابالغ و دولت هرج و مرج همین مقدار هم برای فرادستان تأمین و تضمین شده نیست.

در دولت طبیعی برای دسترسی افراد و ورود آنها به سازمان‌های اقتصادی، سیاسی، دینی، آموزشی و نظامی مانع تراشی می‌شود. واقع این است که در تمام جوامع رانت و رقابت و به شکلی محدودیت‌هایی هم وجود دارد، آنچه مهم است «ماهیت رانت و رقابت است». رقابت مسالمت‌آمیز همراه با افزودن بر بهره‌وری‌ها، تحرک‌ها، سرمایه‌های انسانی، دانش، سختکوشی، صداقت و شفافیت بازار یک سرطیف رقابت است و سرطیف دیگر آن به غارت می‌انجامد، که رقابتی است متکی بر قدرت سیاسی و نظامی و در صورت لزوم کاربرد ابزارهای نظامی و اعمال زور و استفاده از انواع سازوکارهای قدرت برای برداشتن دارایی و ثروت دیگران و انواع زدنندگی‌های قانونی و مخفی کاری، کارشکنی و... را در بر می‌گیرد. آنچه بسیار خطرناک است رقابت اقتصادی متکی بر قدرت سیاسی است و قدرت سیاسی نیز متکی بر ابزار نظامی است.

در تمامی جوامع هم رانت وجود دارد، ولی رانت‌ها هم انواع و اقسام دارد؛ رانت‌های ناشی از ابداع و نوآوری و ناشی از رقابت اقتصادی سالم، از رانت‌هایی هستند که اگر نبودند، پیشرفتی حاصل نمی‌شد. رانت‌هایی هم وجود دارد که نزدیک به غارت می‌شود، یعنی متکی بر محدودیت‌ها یا تصویب و تخصیص‌هایی است که قدرت سیاسی - قدرت سیاسی متکی بر قدرت نظامی - تعیین می‌کند. در هر صورت انواع این رانت‌ها ربط

محکمی دارند با نهاد‌های تاریخی‌ای که جامعه تعیین می‌کند. نهادها رفتار افراد را شکل می‌دهند، نهادها با نظام پادشاه دهی انگیزه ایجاد می‌کنند و فرصت‌ها را به افراد نشان می‌دهند. همین نهادها با فرصت‌هایی که به وجود می‌آورند، به افراد جامعه نشان می‌دهند که چه کارهایی و به چه شکل شدنی است و چه کارهایی نشدنی، آن هم چرا. سازمان‌ها و نوع آن راهم نهادها تعیین می‌کنند، این که آیا افراد برای سرفه، راهزنی و قاچاق گرد هم بیایند یا برای تولید زراعی یا دلالی و یازدوبند و کلاهبرداری.

تفاوت جوامع به تفاوت ساختار بندی نهادها و نوع سازمان‌هایی بر می‌گردد که از این نهادها سر بر می‌آورند. جوامع بشری از نظر ساختار بندی نهادها و حضور و نوع سازمان‌ها (با تقریب) سه نوع ساختار را پشت سر گذاشتند و میان این ساختارها هم نوعی انقطاع وجود دارد.

جوامع مدرن امروزی، از جوامعی هستند که اجازه دادند سازمان‌هایی قراردادی در آن شکل بگیرند. جوامع دیگری (مثل ایران) وجود دارند که اجازه ندادند سازمان‌های قراردادی در آن شکل بگیرند. در جوامعی که سازمان‌های قراردادی به وجود آمد، دستگاه قضایی مستقل و دستگاه قانون‌گذاری شکل گرفت که همه متکی به نهادها بودند و شخص سوم بی طرف (دولت) هم برای اجرا و تفیذ قراردادها به وجود آمد. سازمان‌های قراردادی این حسن را داشتند که بتوانند به کمک قرارداد و قانون، روابط درونی و بیرونی خود را استحکام ببخشند و همان بهره‌ای را از سازمان‌ها ببرند که برای آن تأمین شده‌اند. سازمان‌ها رفتار افراد را هماهنگ می‌کنند و بهره‌وری را افزایش می‌دهند. احزاب و سندیکاها که نوعی سازمان هستند هزینه اعتراضات علیه رفتار غیرقانونی دولت را کاهش می‌دهند. رقابت برای در دست گرفتن دولت یکی از ابزارهای جدی است که اجازه نمی‌دهد دولت‌ها رفتار غیرقانونی کنند. سازمان‌ها این توانایی را به وجود می‌آورند که به اجماع علیه دولت اعتراض شود، به همین دلیل دولت‌هایی که رفتار قانون‌نمند را بر نمی‌تابند، برای دسترسی افراد به سازمان‌ها محدودیت ایجاد می‌کنند.

سازمان‌ها نوع دیگری هم دارند که مربوط به اجتماعی می‌شوند که سابقه آنها بیشتر نزدیک به دولت نابالغ و هرج و مرج است و در آن از قرارداد

و اجرای آن و تنفیذ شخص ثالث بی طرف خبری نیست. آنها سازمان‌هایی هستند که در درون آنها رابطه مرید و مرادی وجود دارد، طرفداران در برابر نفعی که عایدشان می‌شود اطاعت می‌کنند و نه بر اساس قانون و قرارداد و اجرای آن. در اینجا هر چه هست عرف، اجرا و عدم اجرای عرف است. در سازمان‌های مریدی اگر اعضا منافع خود را نیابند می‌توانند همکاری نکنند.

مهمترین سازمان دولت است. دولت هم می‌تواند قراردادی باشد با حاکمیت قانون و تضمین اجرا و هم می‌تواند مریدی باشد و ایلی. ایلی یک سازمان مریدی است، الگوی حکومت در ایران مریدی بوده و به ساختار ایلی نزدیکتر است تا قراردادی، منافع سازمان ایلی در ائتلاف داخلی ایلی و بیرونی بنا بر عرف و وابسته به منافع و هزینه و فایده‌ای که از آن می‌شود، فوق‌العاده شکننده بود، در نتیجه درگیری ایلات در ایران و نظم پذیرفتن آنها دائمی بود و حکومت‌ها هم بی‌ثبات و توان اجرایی آنها نیز محدود بود و در معرض خطر دائمی هم از بیرون و هم از داخل بودند. دیگر سازمان‌های مریدی ایران، سازمان‌های مذهبی در ایران بودند، که آنها را می‌توان با سازمان‌های مذهبی در اروپا از این جهت مقایسه کرد. در جمع‌آوری و جواهرات دینی در ایران، اگر مؤمنین می‌خواستند می‌پرداختند و اگر نه، چیزی نمی‌پرداختند. در غرب، کلیسا مشابه قوانین مالیاتی با ضمانت اجرا، کلیه حقوق خود را از مؤمنین دریافت می‌کرد. در کشور ایران که دولتی نابالغ داشت، نظم مناسبی ارائه نمی‌کرد، توان ارائه امنیت را نداشت و شبیه تقسیم کار و تخصص‌گرایی چندانی شکل نگرفت و تولید هم فراتر از اقتصاد معیشتی نرفت، قانون و سازمان‌های قانونی هم شکل نگرفتند. از دل روابط مالی عرفی و سازمان‌های مریدی صرفاً گذشته، بانکی به وجود نیامد و اولین بانک با مطامع استعماری روس و انگلیس تأسیس شد.

سازمان‌های مریدی یا «توافق» اعضا اداره می‌شود و سازمان‌های قراردادی با تضمین قانون و اجرای طرف سوم بی‌طرف سازمان‌های قراردادی، افراد را از قبل متعهد می‌کند، حتی اگر سازگار با انگیزه آنها نباشد. پیش از سربازگیری «اجباری» نوع سربازگیری توافقی بود و بیشتر سازگار با انگیزه افرادی که اطراف نادرشاه جمع شده بودند و بنا بر علاقه شخصی و رانتی

بود که دریافت می‌کردند و قانونی در کار نبود. وقتی بعضی از سران ائتلاف، منافع خود را در خطر دیدند از نادرشاه روی گرداندند و نادرشاه را کشتند و بین سران ایلات برای جانشینی نادر درگیری ایجاد شد. محمدحسن خان قاجار، آزادخان افغان، علی محمدخان بختیاری و کریمخان زند بنا بر عرف ایران با یکدیگر برای به دست آوردن حکومت جنگیدند و این جنگ ۱۶ سال طول کشید، آنها طی این زمان ایران را به یک ویرانه تبدیل کردند و جمعیت سیصد هزار نفری اصفهان را به بیست هزار نفر تقلیل دادند تا کریمخان پیروز شد. پس از فوت کریمخان، نوبت زدو خورد قاجار و زندیه شد و بعد هم کشتارهای آغا محمدخان و داستان کرمان و لطفعلی خان رخ داد. ولی انگلیسی‌های ناخرسند از جیمز دوم، از پرنس و ویلیام دعوت کردند حکومت را بپذیرد و به انگلستان بیاید. آنها جیمز را به فرانسه فراری دادند در آنجا پارلمان که یک سازمان قراردادی بود تصمیم می‌گرفت (۱۶۸۸) و در اینجا رؤسای ایلات، البته هر دو اینها در یک بستر نهادی و جغرافیایی و اقتصادی متناسب با خودشان شکل گرفته‌اند و هر دو میراث خود را برای بازماندگانشان به ارث گذاشته‌اند. این شکل سیاست متناسب و متوازن شکل خاصی از اقتصاد می‌شود، امنیت نیست، نظم نیست، تقسیم کار نیست، تخصص و تولید نیست و همه در حد اقتصاد معیشتی است. در نتیجه برای افزایش درآمد و استخراج مازاد، بخصوص در زندگی ایلی چاره‌ای جز تعرض، مصادره و قتل و غارت نیست، البته شکل غارت متناسب با زمان تغییر می‌کند، ایران دست کم محل

در ایران، نهادهای ایلی و نهادهای پشتیبانی‌کننده آن و ناامنی و نبود بستر مناسب تولید، تجارت، افزایش بهره‌وری و مبادله ائتلاف‌های حاکم را به شدت شکننده می‌کرد، چون منافع به هم وابسته نداشتند و شکستن آن نفعی را از میان نمی‌برد که شاید بیشتر هم می‌کرد

بر خورد قبایل مختلف و تحت سلطه آنها بوده، از غزنویان تا قاجار به و پیش از آن هم، قبایل عرب و حکومت‌های محلی که همه به قوت و قدرت و ابستگی‌های قومی، قبیله‌ای و رانتی که از اقتصاد دریافت می‌کردند چرخه سیاست را متناسب با حال و روز گار خود می‌چرخاندند.

این گونه سازمان‌ها متکی به نهادها و نهادهای پشتیبانی‌کننده (مانند ایدئولوژی) نظم کلی جامعه هستند. نظم اجتماعی، الگوهای سازمان‌ها را تعیین می‌کند و این سازمان‌ها از زاویه‌ای دیگر شاخص نظم‌های اجتماعی هستند. نوع و تعداد سازمان‌ها به مامی گوید این نظم اجتماعی متعلق به چه دوره‌ای است و چه ویژگی‌هایی دارد، بود و نبود احزاب سیاسی قدرتمند سخنان بسیاری برای شفاف کردن نظم اجتماعی و نظم سیاسی که زیرمجموعه آن است دارد. بازشناسی نظم اجتماعی نوین از طریق ایجاد و حفظ سازمان‌های قراردادی ممکن می‌شود.

تفاوت قوی و ماندگار در ساختارهای اجتماعی و نتایج اقتصادی در جهان توسعه یافته و توسعه نیافته، شاهد روشنی است از گسست و انقطاع میان دو نظم. نظام‌های سیاسی و اقتصادی موجود در نظام هرج و مرج و دولت نابالغ و نظم طبیعی تثبیت شده و هر یک از اینها تنوع گسترده‌ای از نهاد‌های واقعی را ارائه می‌دهند.

با عبور از نظم نخستین، سطح تخصص بیشتر می‌شود و جامعه نخستین پشت سر گذاشته می‌شود، با تخصص بیشتر دو مشکل به وجود می‌آید؛ یکی افزایش سطح خشونت در جامعه و دیگری ایجاد هماهنگی در داخل گروه‌های بزرگ و میان گروه‌ها. دولت طبیعی، سازمانی است که به این نیاز پاسخ می‌دهد، دولت طبیعی (مانند امپراتوری‌ها، شاهنشاهی‌ها مثل روم، ساسانی و عثمانی) سازوکار خاصی است که این دو مشکل را حل می‌کند و در جوامع گذشته این کم‌هزینه‌ترین راهی بوده که بشر پیدا کرده بود و روابط و مناسبات و نهادهای بنیادی و نهادهای پشتیبانی‌کننده نظم کلی اجتماعی، همین نوع دولت را می‌توانست پشتیبانی کند. نهادهای دولت طبیعی، بویژه نهادهای دولت طبیعی نابالغ (مانند دولت‌های ایلی ایران) قادر به پشتیبانی از سازمان‌های قراردادی از جمله دولت بی‌طرف و مسئول به‌عنوان مجری قراردادهای نیستند. دولت‌های طبیعی باید به درجه‌ای از بلوغ برسند تا

بتوانند از این مرحله بگذرند.

این پرسش بنیادی مطرح است که دولت‌های طبیعی چگونه توفیق می‌یابند این هماهنگی را انجام دهند؟ مسئله اصلی و بنیادی ایجاد ترتیباتی است که بانگیزه‌های نفع طلبانه گروه‌های قدرتمند سازگار می‌افتد. اینکه در مرحله‌ای از تاریخ، روشنفکران و انقلابی‌ها مدام، نظام‌های شاهنشاهی و هیأت حاکمه‌های گذشته را تقیح می‌کردند، در گذشته چاره‌ای جز داشتن آن نظام‌ها نبود و بعد هم به تجربه مشخص شد که نهادها و سازمان‌های اجتماعی مربوط به دولت هرج و مرج و نظم دولت طبیعی نابالغ قادر به پشتیبانی دولت‌ها، نهادها و سازمان‌های مرحله بعدی تاریخ بشر (دولت‌های معروف به دموکراتیک) نیستند و دست کم تجربه این دو قانون اساسی (مشروطه و انقلاب اسلامی) گواه آن است. مضمون‌های اصلی این قوانین برگرفته از نظم اجتماعی بود که مرحله گذر از دولت طبیعی و توسعه نیافتگی راطی کرده بودند، که مهمترین آن تضمین حقوق فردی و تحدید سیاستگذاری‌های دولت خود کامه بود، ولی نهاد‌های نظم اجتماعی ما از پشتیبانی آنها ناتوان ماند.

در هر صورت ترتیبات سازگار با انگیزه بین گروه‌های قدرتمند دینی، نظامی و اقتصادی است که نفع گروه‌ها را به وجود مداوم دولت وابسته می‌سازد و این امر از طریق حقوق ممتازی است که در اختیار این افراد و گروه‌ها قرار می‌گیرد و این امتیازات، رانت ایجاد می‌کند و به نوبه خود این رانت‌ها هر چقدر با ارزش تر باشند، جامعه باثبات تر می‌شود و گروه‌ها منافع خود را در ثبات می‌بینند و در پی آن، تولید و مبادله از پس تقسیم کار و تخصص‌گرایی افزایش می‌یابد. برای این رانت، همیشه رقابت شدید برقرار است که باز در دولت‌های نابالغ و نزدیک به هرج و مرج، رقابت به توطئه تبدیل می‌شود، این توطئه‌ها شدید است و ائتلاف در معرض دائمی فروپاشی است و ائتلافی دیگر در حال شکل گرفتن است.

در ایران، این ائتلاف آن قدر سست بوده که دائم در حال شکستن بوده و این بیشتر ناشی از نوع رانت‌های کم ارزش و رانت‌هایی بود که به وضوح برای اعضای ائتلاف همبستگی ایجاد نمی‌کرد، (برای نمونه در داستانی که بهمن بیگی نقل کرد، ملا بهمرد کل گاهی چه وابستگی از گانیک با دیگر عشایر و شهر داشت و چه نفعی از همبستگی با آنها می‌برد؟) در یک زندگی اقتصاد معیشتی

با پیدایش نفت نوع صندوق رانت فرادستان در ایران تغییر کرد و دیگر نیازی به ایجاد روابط و تعهدات معتبر میان عاملان فرادست اقتصادی نبود، یعنی آن مقدار مختصر قبلی هم نبود، همین باعث شد تا دولت به قلع و قمع زمینداران و ایلات بپردازد

بخور و نمیر ساده و زندگی ساده عشایری میان اعضا چه وابستگی می‌توانست به وجود آید جز یک ائتلاف سست و شکنستی؟

در دستگاه‌های سیاسی ایران، توطئه علیه یکدیگر از عوامل اصلی نابسامانی دولت‌ها به شمار می‌آمد، که شواهدی بسیار غنی از آن را می‌توان در باب اول گلستان سعدی دید. در دولت‌هایی که گذار راطی می‌کنند و یا گذار از توسعه نیافتگی راطی کرده‌اند، اولاً ائتلاف ناشی از رانت‌های با ارزش بود و دیگر اینکه این ائتلاف از رانت‌های وابسته به یکدیگر حکایت می‌کرد و نظم کلی از اغتشاش حمایت نمی‌کرد، در این صورت غیر از شرایطی برای عبور - که پس از این گفته می‌شود - این رقابت توطئه آمیز برای رانت در بخش اعظم ائتلاف و لایه‌های پایین تر آن به رقابت در عرصه‌های دیگر تبدیل شد؛ عرصه ابداع، نوآوری، خلاقیت، تولید، تجارت و... که همه اینها به نوبه خود به طریقی رانت ایجاد می‌کند.

می‌دانیم که جامعه ایران به این مرحله نرسید و ثبات هم پیدا نکرد و در نتیجه محصول دیگری به بار آورد که حقوق و حقوق مالکیت هم در آن شکل نگرفت و به حقوق سنتی قدیمی در عرصه سیاست رسیدیم، البته اگر بتوان نام آن را حقوق گذاشت، زیرا فرادستان، حقوق را به هر نوع که بخواهند تعریف و اجرامی کنند و آنها منشأ حقوق و تعریف و اجرای آن هستند.

دولت طبیعی و ائتلافی که ثبات داشته باشد، منشأ حقوق می‌شود. آنها حقوق را میان خود تعریف کرده و از آن دفاع می‌کنند و در میان خود معتبر می‌شمارند، در واقع این دولت طبیعی بالغ است که منشأ حقوق است و به همین دلیل دولت‌های نابالغ به حقوق نمی‌رسند و نرسیدند و زمانی هم که آن را وارد کردند نتوانستند از آن پشتیبانی کنند. این دولت طبیعی بالغ است که مرجع رسیدگی به

اختلافات را تعیین می‌کند (دستگاه قضایی مستقل). در میان ائتلاف قطعاً اختلاف بروز می‌کند. هر جامعه‌ای باید ساز و کاری برای حل اختلاف داشته باشد، در غیر این صورت ائتلاف دچار تزلزل شدید می‌شود. همه تاریخ گذشته ماحکایت از این دارد که نتوانسته مرجع مناسبی برای رسیدگی به حل اختلاف شکل دهد و اختلافات در سطح ائتلاف بالا یا به قتل و خونریزی می‌کشید و یا محروم شدن یکی و توفیق دیگری در رسیدن به ائتلاف با قدرت سیاسی و متکی به قدرت نظامی. در سطح فرودستان هم با یأس و افسردگی، دل‌سردی و کارشکنی، و پرهزینه کردن کار برای فرادستان و دیگر مواردی که از سلاح ضعف‌ست رویه‌رو می‌شویم.

نکته مهم و ارزنده دولت طبیعی - اگر ثبات داشته باشد - این است که منشأ حقوق می‌شود؛ حقوقی که فرادستان به تبع صندوق رانت و ائتلاف در ابتدا برای خود تعریف می‌کنند و سپس گسترش می‌یابد. به تبع تعریف حقوق، نکته بعدی تشویق به تولید، تجارت و افزایش بهره‌وری است و تجربه تاریخی ایران گواه آن است که فاقد هر دوی این ویژگی‌ها بوده است، کشور ایران بویژه پس از اسلام و به جز زمان‌های اندک نازمان فروپاشی قاجاریه بیشتر اوقات غرق در ناامنی اقتصادی و بی‌قانونی به معنی دقیق کلمه بوده است.

نکته سوم و بسیار مهم این است که دولت طبیعی به تبع ائتلاف فرادستان و برای آنها و سازمان‌هایی که برای بهره‌برداری آنها ایجاد می‌شود حمایت ایجاد می‌کند. با ارزش ترین حقی که فرادستان برای خود در دولت طبیعی ایجاد می‌کنند، حق تشکیل سازمان‌های قراردادی، با مرجع ثالث برای رسیدگی به اختلاف و با تنفیذ شخص ثالث است. خلق و ایجاد سازمان‌های قراردادی (نه مریدی) باعث افزایش وسیع بهره‌وری افراد در یک نظم اجتماعی متکی بر دولت طبیعی است، زیرا در اینجا با شروع مبادله غیر شخصی رویه‌رو می‌شویم، مبادله شخصی تأثیری بر محدودیت بهره‌وری دارد.

دولت طبیعی ذاتاً بر تبعیض و رانت ناشی از ایجاد محدودیت برای عموم استوار است و هیچ ساز و کاری برای عبور از مرحله گذار ندارد، مگر شرایط ناخواسته‌ای که به تبع فعالیت اقتصادی فرادستان برای بسط منافع خود به وجود می‌آورد، و گرنه به خاطر علاقه به رانت، مانع به وجود آمدن رقابت وسیع و سازنده هم در عرصه سیاست

است و هم در عرصه اقتصاد. در دولت طبیعی، سرمایه‌داری رابطه سالارست. دولت طبیعی برای دادن تعهدات معتبر لازم برای حقوق فرودستان با مانع روبه‌روست و این رانت‌خواری مشکلات دیگری هم ایجاد می‌کند که اجازه نمی‌دهد تا صرف کمیابی و قیمت، موجب تخصیص منابع و از همه بدتر تعیین قیمت برای مزیت‌های سیاسی شود، در نتیجه دولت طبیعی ساز و کار قیمت را فلج می‌کند، به افراد اجازه ورود و دسترسی به همه عرصه‌های اقتصادی و سیاسی را نمی‌دهد، اجازه تأسیس سازمان‌هایی که برای اعضا «کالای عمومی» مانند ارائه دهد را محدود می‌کند و همچنین به سازمان‌هایی که می‌توانند با قرارداد از سواری مجانی جلوگیری کنند را با اجازه تأسیس نمی‌دهد و یا اجازه دفاع از منافع خود، به گونه‌ای که بتوانند بر سواری مجانی توسط قراردادها و مرجع رسیدگی به تخلفات غلبه کنند.

معنی عبور از توسعه نیافتگی و رسیدن به توسعه در این بررسی، به معنی تغییر فرایندی است که از یک نظم اجتماعی به نظم دیگر برویم. در واقع نظم ما پیش از توسعه که طیفی از دولت‌ها و نظم‌های اجتماعی - اقتصادی - سیاسی را در بر می‌گیرد، باید مراحل اولیه را طی کند تا به آستانه عبور به نظم اجتماعی برسد که این نظم تفاوت چشمگیری با نظم پیشین دارد. بزرگترین ویژگی نظم پیشین این بود که ائتلاف فرادستان با ایجاد محدودیت هم در تعریف حقوق مالکیت، هم دسترسی آزاد عمومی به منابع با ارزش و هم

مانع تراشی برای رقابت در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، دینی و نظامی، رانتی ایجاد می‌کند که سازگار با انگیزه‌است و با همین منابع خشونت را اعمال و کنترل می‌کند. دولت طبیعی اجازه استفاده از نهادهایی را نمی‌دهد که رانت آنها را محدود کند و اجازه نمی‌دهد سازمان‌ها با ویژگی‌هایی که گفته شد (یعنی سازمان‌های قراردادی به معنی دقیق کلمه) تشکیل شود. البته در همین طیف دولت طبیعی نزدیک به هرج و مرج و دولت طبیعی با ثبات داریم، در دولت طبیعی با ثبات هنوز مرحله گذار به نظم بعدی بسیار دشوار است، چه رسد به نظم اجتماعی دولت نابالغ. در حال حاضر و به تقلید در کشورهای دولت نابالغ، سازمان‌هایی

تشکیل می‌شود که قراردادی و قانونی هستند، ولی در ماهیت، تنها سازمان‌های فرادستان به صورت نسبی مورد حمایت قانون است، مثلاً سازمان‌های مربوط به مطبوعات ظاهراً مورد حمایت قانون‌اند، ولی در باطن مورد حمایت قرار نمی‌گیرند و سازمان‌های اقتصادی هم در صورتی که با ائتلاف ارتباط داشته باشند مورد حمایت قرار می‌گیرند و در غیر این صورت با مشکلاتی روبه‌رو هستند. برای توسعه یافتگی نیاز است که شرایطی با ثبات

برای مرحله گذار فراهم شود تا جامعه به نظم بعدی حرکت کند، برای این کار هم اول نهاد‌های خاص منطبق با دولت طبیعی باید شناسایی شوند و نیروهای محرکه پیش‌برنده آن هستند تا عبور را تسهیل کنند. نظم اجتماعی که دولت طبیعی را پشتیبانی می‌کند نظم دسترسی محدود نامگذاری کرده‌اند، زیرا به صورت جدی مانع بر سر نوع و تعداد سازمان‌های قراردادی ایجاد می‌کند و از تعمیم حقوق و سازمان‌های نیز جلوگیری می‌کند. ویژگی اصلی نظم بعدی که همراه توسعه است، در واقع رقابت و دسترسی آزاد به سازمان‌ها حتی سازمان‌های دولتی و خود دولت و به منابع و دستگاه قضایی مستقل و غیر شخصی شدن روابط، قانون و حاکمیت آن و همراه آن تغییر سازه‌های ایدئولوژیکی اجتماعی است. شرایط دولت طبیعی که تغییر کند نتایج اقتصادی - سیاسی هم تغییر می‌کند.

نظم جدید توسعه‌ای و پس از آن توسعه یافته از جنس دیگر است. رانت، مسئله محوری در نظم طبیعی بود و با این رانت هم خشونت کنترل می‌شد و هم مختصر نظامی ارائه می‌شد. در این نظم جدید هم رانت محوری است، ولی در نظم پیشین با ایجاد محدودیت در دسترسی عمومی افراد روبه‌رو می‌شد. در اینجا رقابت به وجود می‌آید و جامعه از طریق مالیات اداره می‌شود، این کار، رانت فرادستان را تقلیل می‌دهد، در اینجا همگی به همه سازمان‌ها دسترسی دارند و سازمان‌های با عمر دائمی و غیر شخصی و قراردادی (و نه مریدی) به وجود می‌آید. حاکمیت قانون برای همه است، نظامی‌ها کنترل سیاسی می‌شوند، بودجه و هزینه آنها به عهده قانونگذاران است، سیاستگذاری‌ها محدود به نظارت می‌شود، دستگاه قضایی مستقل برای حل اختلافات به وجود می‌آید و شرایط دیگر که موضوع بحث این نوشتار نیست.

اما شرایطی هست که شرایط آستانه‌ای نامگذاری شده و از شرایط آستانه‌ای و بنیادی برای عبور از عدم توسعه به توسعه است. این شرایط استعداد دولت را برای گذار مهیا می‌کند. ویژگی محوری حضور مبادله غیر شخصی و تکراری همراه با ضمانت اجرا بین فرادستان است. شرایط بسیار ساده‌ای به نظر می‌رسد، ولی جوهر آن از



نوع و تعداد سازمان‌ها به ما می‌گویند این نظم اجتماعی متعلق به چه دوره‌ای است و چه ویژگی‌هایی دارد، بود و نبود احزاب سیاسی قدرتمند سخنان بسیاری برای شفاف کردن نظم اجتماعی و نظم سیاسی که زیر مجموعه آن است دارند. بازشناسی نظم اجتماعی نوین از طریق ایجاد و حفظ سازمان‌های قراردادی ممکن می‌شود

تأمین حقوق مالکیت برای فرادستان حکایت دارد و حضور مجمعی یافرد و یاداد گاهی برای ضمانت اجرا ارامی طلبد. همان طور که می دانیم همین هم تا زمان پهلوی دست کم به ظاهر تأمین نشد، یعنی ظاهر سازی آن هم وجود نداشت، چون مبادله غیر شخصی میان فرادستان برقرار نمی شود، مگر آنکه سه شرط آستانه ای برقرار شود؛ شروطی که تحقق آن دولت طبیعی را در آستانه عبور از دولت طبیعی با دسترسی محدود به دولت دسترسی باز و توسعه یافته می رساند:

نخست: حاکمیت قانون برای فرادستان

دوم: قالب های ابدی سازمان ها برای فرادستان

سوم: کنترل سیاسی نظامیان

کشورهایی که از مرحله دولت طبیعی به مرحله ثروت مندی، رقابت، دموکراسی، توسعه و تضمین حقوق فردی برای همه عبور کرده اند. این سه شرط را کم و بیش داشته اند. هر دولت طبیعی یک سازمان است. گروهی از افراد که دارای تهدیدها و منافع مشترک هستند گرد هم می آیند و به یکدیگر پیوند می خورند. آنها دارای تعاملی هستند و الگوی روابطی با یکدیگر دارند که این الگو کم کم به عادات تبدیل می شود که این عادات هدایت کننده رفتار است. این عادات تعاملی رفتار مرسوم را شکل داده و به عرف تبدیل می شود که اگر شرایطی دیگر را که پیش از این توضیح داده شد را همراه داشته باشد آرام آرام به ایجاد قوانین رسمی می انجامد که میان فرادستان به الگویی روابط، قانون و عرف تبدیل می شود. تعریف حقوق فرادستان و شیوه رفع اختلاف آنها، یک بخش بنیادی دولت طبیعی است که باید به صورت عملی برای آن راه حلی ارائه شود.

توفیق دولت طبیعی در ساختار مند کردن روابط پایدار بین فرادستان است و منشأ حقوق هم از عادات تعاملی و الگوی فرادستان است. حاکمیت قانون هم جایگاهی مستقل می خواهد که بدون تبعیض، نه در آرای صادره و نه در اجراء حداقل در مورد فرادستان عملی شود. در دولت طبیعی حقوق با توجه به جایگاه افراد تعیین می شود.

این مبحث حقوق که در اینجا به صورت مختصر بیان شد (در بخش بعدی بیشتر به آن پرداخته می شود) ابتدا از الگوی تعامل عادی فرادستان و منافع آنها شکل می گیرد، واقع این است که منافع تعریف و اجرای حقوق باید بر هزینه آن بیشتر باشد تا حقوق شکل بگیرد و

نکته مهم و ارزنده دولت طبیعی ساگر ثبات داشته باشد این است که منشأ حقوق می شود؛ حقوقی که فرادستان به تبع صندوق رانت و ائتلاف در ابتدای خود تعریف می کنند و سپس گسترش می یابد. به تبع تعریف حقوق، نکته بعدی تشویق به تولید، تجارت و افزایش بهره وری است و تجربه تاریخی ایران گواه آن است که فاقد هر دوی این ویژگی ها بوده است

افرادی که ائتلاف فرادستان را شکل می دهند باید در تعریف و اجرای آن دارای منافع باشند و این در صورتی است که مشغول به کار و فعالیتی باشند که لازمه نفع بردن از آن امنیت و قانون و اجرای قانون باشد و توانایی دفاع از امر تحقق حقوق را هم داشته باشند و پاداش خود را نیز از این اقدام دریافت کنند. در شرایطی که مادر گذشته داشتیم اوضاع پر هرج و مرج، ثباتی برای این گونه اقدامات به وجود نمی آورد. ناامنی و هرج و مرج به قدری سنت شده بود که ارکان اصلی ائتلاف دولت هم برای خود در نظم خیری نمی دیدند و منافع خود را در بی نظمی می دیدند. اگر نظمی برقرار بود، کریمخان و نادرشاه و آغامحمدخان نمی توانستند حکومتی تأسیس کنند و هم پیمانانشان دارای مناصب و منافع زیاد در این امر باشند. ارائه نظم و امنیت در ایران با توجه به وضع جغرافیایی فوق العاده، پر هزینه بود و از عهده دولت بر نمی آمد و این نهاد مند شدن بی نظمی و بی قانونی در مناسبات و روابط اجتماعی تنیده شد. این بی حقوقی و عدم تأمین حقوق و از سوی دیگر غارت و مصادر ه از ارکان اصلی تعریف روابط در میان فرادستان شد و به عادات تعاملی تبدیل گشت که بعدها توضیح داده خواهد شد، از این رو یکی از ارکان اصلی گذار، تأمین سرمایه، دانش فنی، فروختن نفت و خریدن تجهیزات و افزودن بر ماشین آلات نیست هر چند که در شرایطی لازم باشد، رکن اولیه که کلید افزایش بهره وری است و رکن اصلی انگیزه مند کردن افراد برای تلاش، کوشش، تولید، ابداع و اختراع، تأمین حقوق

و کار آمد کردن حقوق افسراد و کم کردن هزینه نگهداری و تأمین ضمانت و اجرای آن است. نبود این شرط اولیه موجب شد که سرمایه گذاری های ناشی از پول نفت هم نتواند در زمینه توسعه کاری از پیش ببرد و توقف این پول قطعاً آب خوردن مردم را هم دشوار خواهد کرد، چه رسد به مصرف وسایل صنعتی. عادات تعاملی که در این خصوص در ایران شکل گرفت همان است که پیشتر اشاره شد. در اینجا حتی این که افراد متناسب با جایگاه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، دینی و نظامی خود حقوق تعریف شده ای داشته باشند نیز شکل نگرفت، حتی خود شاه هم حقوقش همراه بیم جان بود و ممکن بود جاننش را از دست بدهد و این در مورد افراد رده بعدی مسلم تر بود، در نتیجه این شرط در ایران محقق نشد و با قاطعیت می توان گفت که اگر این شرط تأمین حقوق مالکیت افراد تعریف و حمایت نشود، امکان توسعه در هیچ کجا وجود ندارد، زیرا تعریف حقوق مالکیت و حمایت و اجرای آن است که هزینه مبادله را کاهش می دهد و تولید و مبادله را پر فایده می کند، اگر جز این باشد، ابداع، نوآوری، بسط فعالیت، بسط تولید و... صورت نمی گیرد و یا با هزینه بسیار و پول نفت کاری انجام می شود که البته تماماً به همان منبع مربوط می شود و به محض تمام شدن آن منبع فرو می ریزد. شاهد در مورد ایران اینکه پیش از پول نفت ساختار اقتصادی، سیاسی، نظامی و دینی ایران با هزار سال پیش از آن تفاوت چندانی نداشت، اگر می شد که حقوق مالکیت کم هزینه ای تعریف و اجرا شود این امکان که ایران هم در مسیر توسعه گام بردارد، مقدور بود، از این رو این شرط بنیادی و اساسی در ایران تحقق نیافت. الگو همان بود که شرح داده شد و کتاب های تاریخی مشحون از آن «الگوی غارتی» است که معمولاً شخص اول مملکت الگوی کامل آن بود، مانند نادر. غارت کردن برای نادر امری بسیار عادی بود، حتی غارت زنان و توزیع آنها در سپاه و عادت های غارت های ایلی و عشائری که هنوز افراد بسیاری الگوی رفتاری آن را در ذهن دارند و کتاب های تاریخی هم معلوم آن است. باید توجه داشت که برای توسعه و پیشرفت نیاز به الگوی تأمین حقوق کار آمد و غیر غارتی داریم نه به سرمایه؛ اگر این تأمین شود، سرمایه، خلاقیت، ابداع و اختراع فوران می کند. شرط دوم برای عبور از آستانه گذار، وجود و

حضور سازمان‌های قراردادی با عمر دائمی است، البته بدون وابستگی به شخص که بتواند آن را منحل کند. مهمترین سازمان نیز خود دولت است، این سازمان‌ها (مانند حزب، سندیکا، شرکت تولیدی یا تجاری و...) عمرشان فراتر از عمر افراد است و در تاریخ تحولات بشر، هم از جهت هماهنگی اعضا، هم کم کردن هزینه و هم افزایش بهره‌وری و گسترده کردن فعالیت‌ها و استمرار و بسط آنها نقش مهمی داشته‌اند. البته بدون حمایت قانون و تنفیذ شخص ثالث امکان سازمان‌های قراردادی نیست. همان‌طور که توضیح داده شد سازمان‌های مریدی بی‌قانون هستند و قراردادی نیستند، بلکه بر اساس «توافقات» اداره می‌شوند. این سازمان‌ها رویه‌ای عقلانی برای هماهنگی درون و میان گروه‌ها به اندازه خود هستند و در غیاب قانون و حاکمیت آن حضور و کارکرد دارند، ولی توقع ما از آنها نسبت به سازمان‌های قراردادی محدود است. سازمان‌های مریدی که مورد حمایت دولت طبیعی و طیف آن است شکل‌هایی از عملکرد اجتماعی را به همراه دارد. انواعی محدود از سازمان‌های قراردادی نیز مورد حمایت دولت طبیعی بانیات است که توانایی فوق‌العاده بیشتری دارد، این بستگی به شرایط، مکان و زمان دارد که چگونه عمل کنند. حضور شرکت‌ها و سازمان‌های قراردادی نقطه قابل ملاحظه‌ای در تاریخ بشر است که همراه با حاکمیت قانون و اجرای آن است. نکته مهم در سازمان قراردادی این است که هویت افراد آن غیر از هویت سازمان است و تعهدات معتبر حقوقی آن فراتر از عمر افراد می‌رود و ربطی به افراد ندارد. امروز اگر دولتی تعهدی بسیار دبا رفتن رئیس آن، آن تعهد ساقط نمی‌شود، البته در بعضی از کشورها ممکن است سازمان‌هایی به ظاهر قراردادی وارد کنند (مانند شکل‌های مختلف مونتاژ و واردات) ولی در عمل و محتوا به صورت سازمان‌های مریدی عمل کند و نقش قانون در آنها کم‌رنگ و نقش روابط زیاد باشد و تعهدات و اعتبار آنها همانند سازمان‌های مریدی باشد. دولت در ایران پس از مشروطه همین حالت را داشت، دولتی که خودش مهمترین سازمان است اگر شبه قراردادی و شبه مریدی باشد برای توسعه و حاکمیت قانون نمی‌تواند نقشی جدی بازی کند و حتی از سازمان‌ها هم در ائتلاف فرادستان نمی‌تواند به معنی قراردادی و بی‌طرف دفاع کند.

پس تا اینجا، ضمن نبود شروط قبلی، فاقد این دو شرط اساسی که دولت طبیعی را در عبور برای مرحله گذار آماده می‌کند نیز هستیم و از سه شرط آستانه‌ای، دو شرط آن برای ایران قابل حصول نبوده است. تا آنجا که به دولت مربوط می‌شود، دولت سازمانی پویاست و یک فرد نیست، ولی در ایران، این هم مشکل پیدامی‌کند، زیرا اگر چه سازمان و ائتلاف است و پویاست، ولی باین وجود فرد هم در آن نقش خیره‌کننده و بلا معارضی دارد و یک ائتلاف سازمان‌گونه را به راحتی به سمت یک سازمان مریدی سوق می‌دهد که هیچ کمکی برای گذار نمی‌کند و برای حاکمیت قانون دست کم برای فرادستان مساعدتی نمی‌کند. از آنجا که این شرایط آستانه‌ای متداخل هستند و روی هم تأثیر دارند، از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند و با هم کار می‌کنند، نقص یکی دیگری را هم کم توان می‌کند، سازمان دولت که مریدی می‌شود، حاکمیت قانون را فلج می‌کند و حاکمیت فلج قانون مانع می‌شود که سازمان دولت، از مرحله یک‌سالاری و مریدی به سمت سازمان قراردادی برود و بدون چنین ویژگی‌ای، امکان رسیدن به گذار و عبور از آن وجود ندارد.

نکته مهم دیگر کنترل سیاسی نظامیان است، نظامیان گروه منسجم و تحت نظم مدیریتی خاص خود و ابزار اعمال خشونت هستند، از این رو با قدرتی که در اختیار دارند، در گذشته فرادستانشان از مجموعه ائتلاف حکومتی بوده‌اند و در سراسر ائتلاف و جامعه پخش بوده‌اند، کسانی که با نظامیان ائتلاف می‌کنند می‌توانند رانت‌ها را بر دارند و جناح‌هایی که از این ائتلاف بهره‌ای نمی‌برند؛ چیزی از مازاد به دستشان نمی‌رسد. همین امر انگیزه‌ای قوی برای نظامی شدن یا ائتلاف با نظامیان ایجاد می‌کند. جوامعی که کنترل سیاسی بر نظامیان

شروطی که تحقق آن دولت طبیعی را در آستانه عبور از دولت طبیعی با دسترسی محدود به دولت دسترسی باز و توسعه یافته می‌رساند نخست: حاکمیت قانون برای فرادستان، دوم: قالب‌های ابدی سازمان‌ها برای فرادستان و سوم: کنترل سیاسی نظامیان

ندارند، جنگ‌ها و درگیری‌های زیادی را که ناشی از حضور نظامیان در جامعه است تجربه می‌کنند. در دولت هرج و مرج، بیشتر نظامی‌ها به صورت گروه مسلح در سراسر جامعه پخش هستند و در دولت طبیعی با ثبات وضع نظم‌پذیری آنها بهتر و بیشتر می‌شود. اگر دست نظامیان باز باشد، تجارت و تولید به خطر می‌افتد و مصادره و غارت پیامدهای اقدامات آنان است.

نظامی‌ها به خاطر توانایی در اعمال خشونت هم ائتلاف رانت‌خواران سیاسی، اقتصادی و دینی هستند. تا اینجا مربوط به نظامی‌هایی می‌شود که متمرکزند، اگر در کشوری نظامیان متمرکز نباشند، مشکل دوچندان می‌شود. اگر در کشوری ارائه نظم صرفه در مقیاس نداشته باشد و هزینه را بسیار سنگین کند، حضور گروه‌های محلی قدرتمند و شبه نظامی، مشکل را صدچندان می‌کند و عرصه فعالیت اقتصادی را بیش از پیش تنگ و خطرناک می‌کند. حال می‌توان تصور کرد در کشوری که نظامی‌ها غیر متمرکز و هم ائتلاف رانتی فرادستان سیاسی، اقتصادی و دینی هستند و شبه نظامی‌ها و «گله‌زدان» هم این گونه‌اند، چه نتیجه‌ای برای اقتصاد به بار می‌آورد؟ و تولیدات و تجارت دستخوش چه مصائبی می‌شود؟

از گذشته تا امروز تمام کشورهایی که توانسته‌اند شروط آستانه‌ای گذار به توسعه یافتگی را تثبیت و محقق کنند، نظامی‌ها را کنترل سیاسی کرده‌اند. انگلستان در زمان انقلاب ۱۶۸۸ و ماجراهای آن، فرماندهی نهایی و کنترل بودجه نظامیان و رسیدگی به داریی نظامیان را به کنترل پارلمان درآورد و هم اکنون در ترکیه جریان کنترل سیاسی نظامی‌ها و مرحله عبور ترکیه به چشم می‌خورد. اگر کنترل سیاسی نظامی‌ها نباشد، نظامی‌ها و دیگر گروه‌های قدرتمند با هم ائتلاف می‌کنند و در جامعه پخش می‌شوند، عرصه را بر رانت‌ناشی از غارت می‌گشایند و برای رانت‌ناشی از رقابت مانع ایجاد می‌کنند.

سازوکارهایی که نظامی‌های متمرکز را منضبط و کنترل می‌کند، سازوکارهای پیچیده‌ای نیست، ولی دسترسی به آن آسان هم نیست و هیچ تضمینی برای هیچ جامعه‌ای وجود ندارد که نظامی‌ها از قدرت خود برای اعمال خشونت استفاده نکنند. عواملی که موجب می‌شود نظامی‌ها کنترل سیاسی شوند، اول کنترل سیاسی و فرماندهی آنها توسط ارگان‌های غیر نظامی است که تجربه تاریخی نشان

می دهد همان گروه های ائتلاف سیاسی در مواقعی که لازم می بینند از قدرت نظامی ها سوء استفاده می کنند. دوم اینکه فرادستان باید در مورد استفاده و کاربرد نیروی نظامی و جزئیات آن به توافق برسند، استفاده مشروع از خشونت دست کم میان خودشان تعریف شده باشد، به طوری که اگر کسی یا گروهی از «زور» برای مقاصد سیاسی - اقتصادی استفاده کند، واکنش بسیار گسترده و منسجم را در پی داشته باشد. اگر نظامی های ترکیه، احتمال واکنش بسیار گسترده را علیه خود نمی دیدند حتماً دست به کار می شدند. نکته سوم این است که غیر نظامی ها به صورت گسترده باید آمادگی کنترل و انضباط بخشیدن به نظامی ها را داشته باشند و این هم از طریق سازمان ها مقدور است؛ سازمان های قوی و پویای سیاسی - اقتصادی که هم قدرت هماهنگ کردن مردم را دارند و هم رفتار دولتمردان و نظامی ها را به خوبی روی صفحه رادار خود مشاهده می کنند. در واقع نقطه کانون اثر بخش برای هماهنگ سازی نیروهای مردم سازمان هایی چون احزاب و سندیکاها و ارتباطشان با یکدیگر است و البته اینها همگی بستگی به حاکمیت قانون و سازمان های دائمی برای فرادستان دارد. اکنون این تجربه حاصل شده که با تغییر نظامی ها و فرادستان و عدم تغییر نهادها چیزی حل نمی شود و تنها نیروها، جایگزین هم می شوند. حجاج بن یوسف هنگامی که رفتار خشنش مورد گفت و گو قرار گرفته بود به مردم گفت: ای مردم اگر من بروم از من بدتر می آید از این فعل بد که شماراست خداوند امثال من بسیار دارد.

اگر این سه شرط محقق شود، دامنه قراردادها و آرام آرام روابط قانونی گسترش می یابد و به فرادستان (که سازو کار آن در اینجا بحث نمی شود) اجازه وابستگی متقابل منافع و بهره بردن از بسط حاکمیت قانون داده می شود و همین که کنترل سیاسی نظامی ها شروع می شود و امنیت به فضای اقتصادی باز می گردد، بهره وری در زمینه دارایی ها و نیروی انسانی فوران می کند. دیگر کسی نیازی ندارد که بانبر و های سیاسی - نظامی هم پیمان شود تا بتواند فعالیت چشمگیری در عرصه تولید اعم از تولید فرهنگی - آموزشی داشته باشد، که از اجرای یک کنسرت تا روابط گسترده تجارت و تولید صرفاً اقتصادی را در بر می گیرد، یعنی فعالیت به صورت چشمگیری غیر شخصی می شود و نیازی به موقعیت و ارتباطات شخص

**باقاطعیت می توان گفت
که اگر این شرط تأمین حقوق
مالکیت افراد تعریف و حمایت
نشود، امکان توسعه در هیچ
کجا وجود ندارد، زیرا تعریف
حقوق مالکیت و حمایت و اجرای
آن است که هزینه مبادله را
کاهش می دهد و تولید و مبادله
را پر فایده می کند، اگر جز این
باشد، ابداع، نوآوری، بسط
فعالیت، بسط تولید و... صورت
نمی گیرد**

ندارد، همین که روابط، مبادله و تولید غیر شخصی شد، امکانات جدید شروع به پدید آمدن می کند. در واقع سازو کارهای گذار، روش ها و ابداع نهاد، در اجرا و قانون و عرف به گونه ای است که امکان دسترسی افراد به سازمان ها و منابع را گسترش بدهد و محدودیت رانتی - غارتی آن را کاهش دهد، ولی هر گونه سازو کاری هم در صورتی محقق می شود که فرادستان در آن منافع داشته باشند و سازگار با انگیزه های زیاد خواهی بشری آنها باشد.

اما تجربه ایران: اگر به روش پیش گفته به تجزیه و تحلیل مسائل ایران پردازیم و این پرسش را دوباره تکرار کنیم که چرا ایران تا پیش از پول نفت نتوانست از چنگ یک اقتصاد معیشتی و بخور و نمیر فراتر رود و با پول نفت نتوانست تولید و تجارت مستقل از پول نفت را سامان دهد، باید با همین دستگاه نظری مطرح شده، به تجزیه و تحلیل پردازیم و پاسخ را از همین جا بخواهیم. هم اکنون بحث ما، مربوط به کنترل سیاسی نظامی است که یکی از شرایط تثبیت دولت طبیعی بالغ و از لوازم گذار از آستانه بود. اگر تاریخ ایران از این جهت مورد بررسی قرار گیرد، مشاهده می شود که نظم اجتماعی ایران در عصر دولت های طبیعی، یعنی پس از دوران نخستین و عصر شکار، در دوران پس از اسلام، عصر نظم اجتماعی و دولت هرج و مرج و دولت طبیعی نابالغ بود، البته با تفاوت هایی اندک در پاره ای مواقع. مثلاً در زمان صفویه نظم بر جامعه حاکم بود، ولی امنیت بر ائتلاف فرادستان بر خود شاه و خانواده اش و بر وزیران و امیرانش حاکم نبود. نظم قراردادی نبود، اگر نظمی هم بود، مریدی بود و هر گونه

اتفاقی هم محتمل بود. در غیر این مواقع، نظامی ها غیر متمرکز و شبه نظامیان و گروه های دزدان و غارتگران، بر عرصه زندگی اقتصادی سنگینی می کردند. یک معضل همیشگی تاریخ ایران عدم کنترل سیاسی، یا ناتوانی در کنترل سیاسی نظامی ها بود و اینکه در دولت هرج و مرج و نابالغ ایران، نظامی ها هم ائتلاف با گروه های فرادست دیگر، در بهره برداری های غارتی از عرصه اقتصاد کوتاهی نمی کردند و مزد خود را در حقوق ممتازه و رانتی بر اراضی کشاورزی دایر می کردند، این نکته ای نبود که از چشم دیگران پنهان بماند و در کتاب های ادبی، تاریخی، شعر و حتی فقهی و هر چه نشانی از گذشته به این گونه دارد منعکس است. در شاهنامه در زمان و عصر پهلوانی، حساسیت زیادی نسبت به این موضوع وجود داشت که سپاهیان و نظامی ها تعرض به مال مردم نکنند و مواردی از این دست هست که پادشاهان افتخار می کنند که به سپاهیان مزد می دهند و آنها را در ائتلاف رانتی اقتصادی کشور سهیم نمی کنند و دست آنها را به اموال عمومی باز نمی کنند. حساسیت زیادی است که مانع آزردن مردم توسط سپاهیان و نظامی ها بشود، سخنرانی هایی که رستم پیش از سپاه کشی می کند دستورات عدم تعرض سپاه به مردم و ترسیدن از خداوند است و اینکه هنر سپاهی این است که در کنار مردم باشد و خود را در کنار خداوند قرار دهد و راستی پیشه کند:

کسی را که یزدان کند نیک بخت
سزاوار باشد و رانج و تخت
جهانگیر و پیروز باشد بچنگ
نیاید کشیدن به بیداد چنگ
به یزدان بود روزها، خود که ایم
برین خاک تیره ز بهر چه ایم
بباید کشیدن گمان از بدی
ره ایزدی باید و بخردی
که گیتی نماند همی با کسی
نیاید بد و شاد بود بسی
هنر مردمی باشد و راستی
ز کژی بود کمی و کاستی
دوران پهلوانی و حماسی از این گونه مسائل بسیار دارد، دوران تاریخی نیز مشحون از ظرایف و نکات دقیق برای باز داشتن نظامی ها از تعرض به مال مردم است و شاهنامه منبع غنی ای از دقت به مسائل نظامی است. وقتی به تاریخ پس از اسلام می رسیم، گویی قبح غارت و تجاوز به مال

مردم از بین می‌رود. کتاب‌های تاریخ مشحون از تعرض نظامی‌ها به اموال مردم، در سطوح مختلف است و گرفتاری‌های ناشی از آن را بازتاب می‌دهد. نمونه‌های بسیار زیادی از آن دوران برای ما به یادگار مانده است؛ از غارت و تقسیم آن میان سپاهیان. بیهقی می‌گوید: «سپاهیان دل‌انگیز» منظور سپاهیان داوطلب است که در اطراف فرماندهان جمع می‌شدند تا به جایی گسیل شوند، به طمع بردن اموال مردم و یکباره صاحب اموال بسیاری می‌شدند که نمونه آن الپتکین غلام ترک بود که سردار شده بود و وقتی از خراسان به عزم تشکیل دولت مستقل راه افتاد تعداد ۲۰۰۰۰ (!) دینه جزه می‌ملک خود داشت، این نمونه را داشته باشید تارضا شاه و فرزندش.

از سویی دیگر به صورت گسترده‌ای این تصویر از سپاهیان غارت‌گر در لطیف‌ترین اشعار عرفانی منعکس است، برای نمونه این شعر حافظ:

صنمی لشکریم غارت دل کرد و برفت

آه اگر عاطفت شاه‌نگیر دستم

و یاد رگستان سعدی:

به پنج بیضه که سلطان ستم روادارد

زند لشکر یانش هزار مرغ به سیخ
اگر زباغ رعیت ملک خور دسیی

بر آورد غلامانش درخت از بیخ
حتماً سعدی تاریخ بیهقی را خوانده که

حاجب پاک‌روب (که هر چه بود می‌برد)
دستور داد در ختان پسته دامغان را به غزنین برند

که زیر اجاق خوب می‌سوزد. در کتاب‌های ادبی دیگر مثل چهارمقاله، برای نمونه احمد بن

عبدالله خجستانی که خر کچی بود و از سپاهیان علی بن الیث از خوف تانیشابور را غارت کرد

و در نیشابور به امیری نشست. در احکام فقهی، آرای امام محمد غزالی در احیاء العلوم که خرید

و فروش با سپاهیان را منع می‌کند که همه اموال آنها دزدی است.

اما به صورت تحقیقی تاریخی و به صورت مضبوط‌تر، کتاب خانم آن‌لمبتون، وابسته

فرهنگی سفارت انگلیس است. او در کتاب مالک و زارع، این گرفتاری دولت‌های ایران

را در کنترل سیاسی نظامی‌ها مورد نظر قرار می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که این معضل بزرگی

برای ایرانیان و تمدن‌سازی ایرانیان است و یکی از موانع تثبیت حکومت و رشد و توسعه ایران،

دخالت نظامی‌ها در صندوق رانت و ائتلاف فرادستان است و هرج و مرج طلبی دائمی آنها و پخش بودن آنها در سراسر ائتلاف و جامعه و یکی از دستاوردهای این مطالعه دست کم برای خودش - این بود که بفهمد یکی از معضلات ایران نظامی‌ها هستند و اگر ایران بخواهد همیشه گرفتار باشد باید به نحوی این نظامی‌ها دست‌اندر کار غارت منابع اقتصادی و هم ائتلاف سیاست باشند، تا کشور دچار هرج و مرج و تأمین‌کننده منافع انگلستان شود.

واقع این است که از ابتدای حکومت پهلوی، به کمک پول نفت، ارتشی‌ها که تا پیش از این تاریخ به نوعی حقوق‌بگیر نبودند، بلکه سهم در منابع اقتصادی بودند، حقوق‌بگیر شدند و آرام آرام عرصه سیاست را ترک کردند و به یک کارمند حقوق‌بگیر و آماده کنترل سیاسی تبدیل شدند، ولی متأسفانه با پول نفت، البته با شروع انقلاب آن نظم هم توفیقی حاصل نکرد.

اکنون به پاسخ پرسش مطرح شده در آغاز بحث می‌رسیم، در جامعه‌ای که نظم اجتماعی در اغلب اوقات، نظم هرج و مرجی بوده و قانونی وجود نداشته و پادشاه دست‌تپاول به مال رعیت دراز کرده و نظامی‌ها در سراسر ائتلاف ناامنی به وجود می‌آورند، تولید چه معنایی می‌یابد؟ جز در دسر چیزی به بار نمی‌آورد. در نتیجه نمی‌توان به علت ناامنی برای زندگی اقتصادی روزانه برنامه‌ریزی کرد، پس چه بهتر که به قول حافظ:

عیش خود گر به خدا باز گذاری حافظ
ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی

با این جغرافیا، این کم‌آبی، خشکسالی و ناامنی طبیعت به اضافه ناامنی‌های سیاسی و اقتصادی، بهتر است تنظیم امور را به جای دیگری حواله

در دولت هرج و مرج، بیشتر نظامی‌ها به صورت گروه مسلح در سراسر جامعه پخش هستند و در دولت طبیعی با ثبات وضع نظم‌پذیری آنها بهتر و بیشتر می‌شود. اگر دست نظامیان باز باشد، تجارت و تولید به خطر می‌افتد و مصادر و غارت پیامدهای اقدامات آنان است

کرد، چون تنظیم شدنی نیست.

سردار اسعد بختیاری در خاطر آتش می‌نویسد، همیشه این پرسش برای من مطرح بود که چرا در جاهایی هم که آب، زمین و هوا مناسب است، کشت و زرع نمی‌کنند، گفت: پرسش مرا روزی که از پیرمردی پرسیدم که چرا به کار مشغول نمی‌شوید، این گونه پاسخ داد که همین طور راحت تریم، چون اگر شروع به تولید کنیم، اول سر و کله مباشر تو پیدا می‌شود و دوم سر و کله مأمور دولت و در دسر این برای ما زیاد است.

در هر صورت اگر بخواهیم روشی دقیق برای پاسخگویی به پرسش سعدی بیابیم به احتمال زیاد روش همین است که طرح شد، البته می‌توان هر گوشه‌ای از آن را بسط مناسب داد و شواهد زیاد آورد و استدلال کرد.

پی‌نوشت:

۱- رانت در اینجا عبارت است از حاشیه سود ویژه‌ای که برای کسی به دلایل ارتباطات سیاسی ایجاد می‌شود. شخص یا گروه با ارتباطی که با منابع قدرت دارند از امتیازاتی برخوردار می‌شوند، مانند تصاحب زمین، تصاحب کارخانه یا امتیاز واردات (انواع مختلف) یا برخورداری از استفاده از قراردادی دولتی، یا ایجاد بانک، یا استفاده از وام بانک، استفاده از تیول و اقطاع و خلاصه هر امتیازی که به صاحب امتیاز اجازه دهد از سود ویژه‌ای بهره‌برداری کند و این در حالی است که دسترسی به این امتیاز برای دیگران ممنوع است. رانت انواع دیگری هم دارد که مفید هستند، مانند رانت ناشی از اختراع و نوآوری، یا رانت ناشی از تفاوت منابع تولیدی و...

منابع اصلی این نوشته روش‌شناسی داده‌کاوی نوین است بویژه در این آثار:

- روش تفسیر مفهومی تاریخ مکتوب بشری داگلاس نورث، آلیس وینگاست، ترجمه دکتر جعفر خیرخواهان در فصلنامه اقتصاد سیاسی مؤسسه دین و اقتصاد، شماره ۳، سال ۱۳۸۵.

- نهادها و تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی، داگلاس نورث، ترجمه معینی، انتشارات سازمان برنامه سال ۱۳۷۷.

- ساختار و گروگونی در تاریخ اقتصادی، داگلاس نورث، ترجمه آزادارمکی، نشر نی، ۱۳۷۹.

توضیح نویسنده: منابع ایرانی هم بعضاً اشاره شده است، اما در جایی که این مطالب نوشته شد تقریباً یادداشت‌ها نبود و دسترسی به آنها کم بود از این جهت از نظر اشاره به منابع مشکل زیاد بود، البته مسئله روش‌شناسی و تحلیل مهم بود؛ اگر چه در این نوشته نقص و کاستی هم وجود دارد، اما در نگارش این متن، هدف تحلیل مسائل ایران به کمک آن روش نهادی بود.